



زجابر داشتی بازوی زور ازمایت یا امیر المؤمنین سرکشان
دهر را اورده سرها زیر حکم بازوی خیبر کشایت یا امیر المؤمنین
خاطرهان کان دریا کیسها بر دوختند روز بازار سخایت یا امیر
المؤمنین لیکه لعل اندر دل کان خان بر برمیکند از دل دریا
عطایت یا امیر المؤمنین از نسیم باد نوروزی نشاید کرد باد
ملشی خلق جانفزایت یا امیر المؤمنین انچه علیسی از نفس میکرد
رمزی بود ولی از لب معجز نمایت یا امیر المؤمنین خا
طر همچون من شوریده خاطر چو کند وصف ذات کبریایت یا ا
میر المؤمنین انچه تو بر استر والی ز روی عز و جاه کس ندانند حز
خدایت یا امیر المؤمنین مدح اگر شایسته ذات تو باید گفت لیس
کیست تا گوید ثنایت یا امیر المؤمنین کر بدی بالاتر از عرش برین
جای دیگر گفتمی کنجات جایت یا امیر المؤمنین ماهمه از درکه
لطفت گدائی مسکین ای همه شاهان گدایت یا امیر المؤمنین فهم
انسانی چه داند عزت کار ترا کافرینش بر نتابد بار مقدار تو را
انکه فرمان قضایت موقف فرمان شماست گردش دور فلک دو
رکی زدوران شماست افتابی کاسمان در سایه اقبال او ست
لمعه از پرتو کوی گریبان شماست چشم گزروی محیط افرینش

۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح دعاء ناد علی از حضرت سید کاینات و از سرور موجودات روایت کرد در غزای جبرئیل نازل شد و ناد علی کبیر را تعلیم من کرد و فرمود که سه مرتبه بخوان حضرت امیر المؤمنین حاضر گردد و فتح این قلعه خواهد کرد و بخواند دو مرتبه نخوانده بودم که حضرت امیر المؤمنین حاضر شد و در روز دیگر فتح قلعه کرد اگر کسی را مهم عظیم باشد و هفت مرتبه بر نیت آن بخواند آن مهم ساخته شود و اگر کسی نزد بزرگی رود بجهت امیدی باید بدان نیت سه مرتبه بخواند و جمیع اعضای خود را دمد آن بزرگ بعنایت بسیار بمهم رسد اگر کسی خواهد که دنیائی بسیار خوب مر او را بعد از نماز صبح نه مرتبه بخواند غنی گردد بجهت ادای قرض بایستی ده روز بنیت دو مرتبه بخواند بمنزل برسد باشد که در همان ماه ادای قرض او شود و اگر زن دشوار زاید پنج مرتبه در آب بخواند و بخوراند در حال بار حمل بزمین نهد و اگر کسی این دعاء ناد علی را با خود دارد از زخم سلاح و بند و زنجیر و ملبس و در بندها و آهنها از آب و آتش و از جمیع خطرها در حفظ و امان حق

قطره الیست قطره از لجه دریای احسان شماست الحمد از عهدهٔ عالم ارکان غباری بپیش ثلیث صورت ده چند آورکی ارکان شماست پدر مکتب خاندان ابداع یعنی جبرئیل با همه ذهن و دکان طفل و لبتان شماست هر کجا در مجمع قران خدا را تمثیل از کمال فضل رحمت خاص در شان شماست لنبت قدر تورا با اوج کردون چون کنیم زانکه اوج او حضیض قدر در مان شماست الحمد گردون سمایل و چشم جهان بپیش ثلیث چند دو قدر صی ثلیث انجم دیرخان شماست هر چه گویم شمع کان و امکان فضاست صورت او موقوف فرمان شماست که نه جز چون دانه بر چند نجای مرغ تعظیمی کاو بر بام ایوان شماست بنده بیچاره کانی کز دل و جان سال و ماه روز شب در خط امال بی چون شماست بر بنده دولت مآب روی بر خاک نیاز با ول بیر در در ابتد در مان شماست در پنهان پیش در خلق چند بتوان داشتن عاقلی نبود در در مان و در پنهان غلط دانستن ماتخفی شد آفتاب دین و دولت را مقام خاک آوداد شرف بر زمین و بیت الحرام کعبه اصلیت پی شد بپیش ارباب تقبی وانکه دارد عروة الوثقی در این ز رودی مقام آفتاب اسمان دین امیر المؤمنین والی ملک ولایت حاکم دار السلام مبطل بنیاد بدعت منشی

بسم الله الرحمن الرحيم

نادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدْهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَائِبِ لِي إِلَى اللهِ حَاجَتِي وَعَلَيْهِ مُعَوَّلِي كُلَّمَا أَمُوتُ وَكُلَّ هَمٍّ وَغَمٍّ سَيَنْجَلِي بِعَظَمَتِكَ يَا اللهُ بِنُبُوَّتِكَ يَا مُحَمَّدُ بِوِلَايَتِكَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا أَدْرِكْنِي بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ تَلَكَ رِيحُهُ بِرِيحِ اللهِ صَمَدِيٌّ مِنْ عِنْدِكَ مَدَدِيٌّ وَعَلَيْكَ مُعْتَمَدِي إِلَيْكَ تَوَكُّلِي بِحَقِّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ يَا أَبَا الْغَيْثِ أَغِثْنِي يَا الْقَهَّارُ تَقَهَّدْتَ بِالْقَهْرِ فِي قَهْرِكَ يَا قَهَّارُ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَغِثْنِي يَا أَرْحَمَ الْمَسَاكِينِ ارْحَمْنِي يَا عَلِيُّ أَدْرِكْنِي يَا عَلِيُّ أَدْرِكْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم ناد علی

که رساله الیست مشتمل بر بعضی خواص و اسرار این کلمات تامات که از جبرئیل صادر شد نادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدْهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَائِبِ كُلُّ هَمٍّ وَغَمٍّ سَيَنْجَلِي بِوِلَا

احکام وحی حاکم دین و شریعت حامی حل و حرام ای بر بزه فسری افزوده از جاه بجاه وی جهان آفرینش بوده از نام تو نام پایه لطف بمعنی گر نبودی در میان صورتی بودی جهان از وجود بی معنی ناتمام بر سپهر احترام آفتاب از ذره کم بر زمین ها همه ماست ذره خورشید احترام با شکوه شقه دستار کز مسند تا ج جیشیدی چیر تخت سلیمانی کرام الحمد در تعظیم و تکریم سلیمان صرود اندکی بود انم از تعظیم سلیمان تو دام بر قدر بر فضلیت بود در فرمان سفت شهد از روی ادب رای تو را در پیش کام لند لت با سایر اسان خط مرخطا گوهر پاکیزه طینت را چه لنبت با رحام مثل تو جز مصطفی صورت مدد عقل را معنی اسمان حق ثلیث روشنی و اسلام زایران حضرت بر در گه خادم این میدهند آواز طبتم فادخلوها خالدین ــــــ تمت هذا الرساله بعون الملک العلام

محمد علی ولد ملا محمد ابراهیم هر که خواند دعا طمع دارد زانکه من بنده کنه کارم

ومردم بسیار تجربه کرده اند و اصلا تخطا نشده است باید
که این دعا را در آخر ختم بخواند و دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا ذا العرش الکریم وا
لعطاء العظیم والصراط المستقیم یا مرسل الریاح و یا
باعث الارواح و یا ذا الجود والسماح یا الله یا رحمن
یا رحیم اسئلک ان تصلی علی محمد وان تنجینی من
هذا الغم برحمتک یا ارحم الراحمین وصل الله علی محمد
وآله اجمعین ایضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام منقولست که سوره حشر را جهت برآمدن مهمات
چهل یکروز هر روز یکبار بخواند و اگر یکروز فوت شود
از سر گیرد و بعضی گفته اند بجهت برآمدن حاجات
و زود رسیدن و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از
فاتحه این سوره بخواند هر حاجتی که داشته باشد بزودی
و آسانی برآید و اگر این سوره را بر جام نویسند و به آب باران
بشویند و بخورند نسیان از او زایل شود و قوت حفظ

و نیز برکی

و نیز برکتی زیاده شود و از آثار آمده که هر که سوره حشر را چهل
یکروز متوالی هر روز چهل یکبار بخواند مستجاب الدعوه گردد
و هر مهمات موفق مدعا او باشد ان شاء الله تعالی ایضا
ابی بن کعب گفت که حضرت رسالت فرمود که هر که سوره حشر
بخواند و غیره بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجابها و هفت
آسمان و زمین و مرغان هوا و درختان و کوهها و آفتاب
و ماه و فرشتگان و هر چه در میان آسمانها و زمین هاست
همه بروی صلوات فرستند و استغفار کنند او را و اگر در آن
شب یا در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و از ثواب الشهدا
ایضا و نیز از حضرت رسالت پناه مرویست که هر که سوره حشر
بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و نیز
سعید مکاری از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده
که هر که در شبانگاه سوره الرحمن و سوره حشر بخواند حق
تعالی فرشته بجانب او فرستد که شمشیر کشیده پاسبانی او و اهل
بیت و اموال او کنند تا روز شود خلاصه المنهج الصادقین

یا علی یا علی یا علی یا علی و سبب نزول این کلمات آنست
که چون در غزای احد لشکر اسلام شکسته شد حضرت
رسالت پناه در میان کشتگان پنهان شد جبرئیل علیه
السلام نازل شد و گفت این کلمات شریف ناد علی را بخوان
تا حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بیاید حضرت فرمود
یا جبرئیل آن حضرت دور است و در مقدار یکماهه راهست
گفت شما بخوانید که خدای تعالی عز و جل اشارت داده
که در هر جا که این کلمات طیب ناد علی را بخوانند حضرت
شود اگر صد ساله راه بوده باشد که تو میرسد به فرمان
خدای تعالی چون حضرت ابتدای خواندن کرد هنوز بحد
تمام نکرده بود که آواز برآمد که لبیک رسیده در جنگ
حاضر شد و دفع کفار کرد و هر گاه که حضرت رسالت مواجه
هم بروی میداد ناد علی میخواند آن حضرت حاضر میشد
رفع غم والم میشد و مشکل حل میشد و شرح صفت ناد علی
و صف بر دوست اگر جمیع انس و جن کاتب شوند نتوانند

بدان

بدان ایدک الله تعالی که توسل نمودن بدین کلمات
از جمله واجبات است خصوصا در امور عظیم هر گاه کسی توجه
بسیار داشته باشد باید که اول ماه که اراده این امر است
شروع در ختم سوره حشر نماید و طریق خواندن این
سوره طیبه بر سه نوع است اول معروف چنانست که
روز یکبار بخواند تا چهل و یکروز دوم آنست که هر روز
یکی زیاد کند تا چهل و یکروز یعنی روز اول یکبار و روز
دوم دو بار و روز سیم سه بار تا چهل و یکبار و سیم
وآن آنست که هر روز چهل و یکبار بخواند تا چهل و یکروز
باید که در اثنای ختم سخن نگوید و در مکان خالی بخواند
و از روی توجه تمام مداومت نماید و با طهارت باشد
و روی بقبله نشیند که آثار عظیم ظاهر شود و هر کس که
این ختم را با آداب بجای آورد هر که روی فقرا ببیند که
خلایق عزیز و محترم باشد و مدعیات دینی و دنیوی
او برآورده گردد و این ختم از جمله عجایبات مجربست

وحضرت امام رضا فرمودند که این خطبه را چند خواص است از دشمنی
و دشمنی و زبان بندی و عقد الرجال و عقد النوم و غیره از الجمله
اگر کسی خواهد که در میان دو حلال الفت بهم رسد این خطبه را بر
بر شربت خواند و در [illegible] خواندن بخور کنند بعد از ان بخورد حلال دهد
چندان محبت بهم رسد که یکدم و یک ساعت از هم جدا نشوند اگر خواهی
که در چشم خلایق عزیز و شیرین باشی این خطبه را بر سر خوانده و [illegible]
کند هر که او را ببیند بی طاقت شود اگر خواهی که میان دو کس محبت
پیدا شود بسیار موم عروسی یکبار این خطبه را بخوانند و ان موم را در آتش
اندازد در میان ایشان الفت بهم رسد اگر خواهی که محبت [illegible]
[illegible] این خطبه را هر مرتبه بر گلاب [illegible] خوانده [illegible]
راه [illegible] و گلاب را قدری [illegible] و قدری [illegible]
[illegible] قدری [illegible] هر روز [illegible] البته [illegible]
خواهد که در نظر پادشاهان و ملوک و سلاطین و در نظر خلایق
با عزت باشد قدری [illegible] بسیار و این خطبه [illegible]
مالد هر که او را ببیند دوست دارد اگر خواهی که در میان دو کس جدائی
شود

اخوان بچه افکندن و بهم قصه زندان . بیرون شدن از حیلتی [illegible]
فرمان بر سلطنت مصر بکوهم زیران . دیار شود غیر علی عالی اعلا
[illegible]
گر بیعت او [illegible] بدر بدانند
خاتم بدر [illegible] از جمله [illegible]
دیار شود غیر علی عالی اعلا
فرمان بر او باد [illegible]
[illegible]
دیار شود غیر علی عالی اعلا
[illegible]
دیار شود غیر علی عالی اعلا
در روز الست [illegible]
بر لوح [illegible]
بر خاک [illegible]

شود بسیار خاک [illegible] و این خطبه [illegible] جدائی [illegible] بخواند
وان [illegible] شخصی [illegible] در میان ایشان تفرقه واقع شود
که دیگر با هم حرف نزنند اگر [illegible] زبان دشمن [illegible] این خطبه
[illegible] خاند و در سوراخ موش گذارد و زبان دشمن بسته شود
[illegible] طریق [illegible] زبان دشمن بسته گردد اگر کسی خواهد در میان
دو حلال محبت بهم رسد [illegible] بسیار [illegible]
این خطبه را بخواند و با یکدیگر بخورند چندان محبت بهم رسد که در تعریف
نگنجد اگر کسی اراده [illegible] این خطبه را [illegible]
کرد و اگر کسی خواهد که در میان طالب و مطلوب الفت بهم رسد این
خطبه [illegible] خواند و او را حلوا کند و قدری از ان حلوا [illegible]
مطلوب دهد چندان الفت بهم رسد که به تعریف نگنجد اگر خواهی که [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] فلفل سفید [illegible] این خطبه
بخواند بر ان فلفل و در طعام کند هر کس از ان طعام بخورد محبت [illegible]
بهم رسد [illegible] اگر خواهد که کسی را ببندد این خطبه را بر [illegible]
دختر نابالغ خواند و بگوید که بستم ذکر فلان را بر فرج فلانه [illegible]

بر او خاک تنم [illegible] . درویش علی بر شرف نام [illegible]
دیار شود غیر علی عالی اعلا

شرح خطبه آدم علیه السلام

روایت است از راویان اخبار یعنی حضرت شیخ المحققین
و علماء المدرسی عبد الله المجتهد که انحضرت فرمود که از کتب معتبر
نقل است از حضرت امام ناطق امام جعفر صادق ع که در کرامات جدم
یعنی ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم این خطبه آدم [illegible]
[illegible] صد و [illegible] حاجت و مقصد که بخواند حاجتش روا شود
چرا که از برکت این خطبه معظم بود که آدم علیه السلام پیغمبر خدا گردید و از
نسل انحضرت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوجود آمده اند [illegible]
سلیمان رسید چون جن و انس و دیو و پری در حکم و فرمان انحضرت
بودند و انحضرت را هر مهمی و مشکلی که رخ نمودی بقرائت این خطبه
قیام نمودی و آن مهم و حاجت بر آمدی و حضرت امام جعفر صادق ع
فرمودند که اگر فرشتگان آسمان و خلایق روی زمین کاتب گردند و از
قلم و برکت او کاغذ شوند این خطبه تعریف نتوانند نوشتن حضرت

قبرستان دفن کنند آن شخص رسته گردد و اگر کسی خواهد که غایب را بیارد
این خطبه را بر چهل و یک کبر دکان خواند هر شب یکی را بسوزاند بعد از
تمام شده باشد که غایب بیاید اگر کسی خواهد که بیمار شفا یابد این
خطبه را بر شربت خواند بخورد بیمار در بیمار شفا یابد اگر کسی خواهد که
در میان دو کس الفت شود این خطبه را بر شربت بخواند بدهد
بهر کس که خواهد الفت شود در وقت خواندن و نوشتن دوازده
هزار پیر حاضر شوند و این بیان هم کمال این خطبه است باید که قدر و حرمت
این خطبه را بدانی و بهر کس بیاموزی از برکت این خطبه مطالب
و مقاصد دنیوی و اخروی آن حاصل شود و هر جور را دفع کند اگر کسی
این خطبه را بر چهل و یک دانه سیاه دانه بخواند و در جامه مطلوب بخیه
در زیر آتش نهد چندانکه آن آتش بسوزد آنکس بیقرار شود
و اگر کسی هفت نوبت بر هر سی خواند و در خیمه کند خیمه

خطبه آدم علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد ثنائي هو الله الذي لا اله الا هو الحق
الوهيتك وبحق وحدانيتك وبحق عظمتك و
بحق

بحق قدرتك والكبرياء ردائك والعظمة ازا
ربي الرحمن الرحيم الملك القدوس العلام اللهم ا
عطف بيني وبين بني آدم وبنات حوا بالعشق
والمحبة والالفة في قلوب بني آدم وبنات
حوا اللهم سلني من خلقك وامتني من عذا
بك ونجني من شدتك وبلائك ومن جميع وبا
ئك وسخطك وبحق محمد صلى الله عليه وآله وسلم
حبيبي ورسولي ونبيي المؤمن المهيمن العزيز الجبار
المتكبر اللهم بحق جلالك وسلطانك العظيم
اللهم اني قد جعلتك الاشياء ليدلوا بها على
وحدانيتك يا الخالق البارئ المصور اللهم
اني اسئلك بحقائق الحق من حقك وبحق الا
نبياء والمرسلين والاولياء عبادك الصالحين
اللهم الف بيني وبين بني آدم وبنات حوا كما
الفت بين ابراهيم وسارة وكما الفت داود وقلب

صفتيه وكما الفت بين سليمان وبلقيس وكما الفت
بين قلب يوسف وزليخا اشهد وباملائكتي وسكان
سموات وحملة عرشي اني قدرت امني حوا
لبديع فطرتي وصنيع قدرتي بعبدي آدم عليه
السلام بصداق بصياق تسبيحي وتهليلي وتنز
يهي بعد از آن آية الكرسي بخواند بار اول بخواند
لشهادت ان لا اله الا هو لله القهار الوهاب
الرزاق الفتاح العليم القابض الباسط الحافظ
الرافع المعز المذل السميع البصير الحكيم العدل
اللطيف الخبير اللهم اعطف بيني وبين بني
آدم وبنات حوا كما اعطفت آدم وحوا ادخل جنتي
وكلا من ثمرتي ولا تقربا هذه الشجرة السلام
عليكما ورحمتي وبركتي الحليم العظيم الغفور الشكور
العلي الكبير الحفيظ المقيت الحسيب الجليل
الكريم الرقيب الواسع الشهيد الحق القوي
الوكيل

الوكيل المتين يحبونهم كحب الله والذين آمنوا
اشد حبا لله ولو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذا
ب ان القوة لله جميعا وان الله شديد العقاب
زين للناس حب الشهوات من النساء وا
لبنين والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة
والخيل المسومة والانعام والحرث ذلك متا
ع الحيوة الدنيا والله عنده حسن المآب قل ان
كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر
لكم ذنوبكم والله غفور رحيم لن تنالوا البر
حتى تنفقوا مما تحبون يحبهم ويحبونه اذلة على
المؤمنين اعزة على الكافرين قد شغفها حبا انا
لنراها في ضلال مبين وقال الملك ائتوني به
استخلصه لنفسي فلما كلمه قال انك اليوم لدينا
مكين امين قال اجعلني على خزائن الارض اني

حفظ علم و القيت عليك محبة مني ولتصنع على
عيني اذ تمشي اختك فتقول هل ادلكم على من يك
فله فرجعناك الى امك كي تقر عينها ولا تحزن
وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا
فقال اني احببت حب الخير عن ذكر ربي حتى توا
رت بالحجاب ردوها علي فطفق مسحا بالسوق
والاعناق ولقد فتنا سليمان والقينا على كرسيه
جسدا ثم اناب اللهم اني اسئلك باسمائك
الحسنى المكرمة على عرشك العظيم وبحق هذه
الايات الشريفة كلها ان تعطف بي قلوب
قلوب بني ادم وبنات حوا وجميع خلقك من الذ
كر والانثى الصغير والكبير والعبد والحر والملو
ك والسلاطين والامراء ووزرائهم واصحابهم اجمعين
اللهم اجعلني في اعينهم معظما محترما عندهم

اللهم

اللهم اجعلني حبيبا في قلوبهم واجعلهم طالبين
عني واحدا بي اللهم اصطفاني كما اصطفيت
الانبياء والمرسلين والاولياء وعبادك الصا
لحين فان حزب الله هم الغالبون اللهم نجا
وز عصيان المذنبين والمجرمين الوكيل حسيبا
المحصي المبدئ المعيد المحيي المميت الحي القيو
م الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر
المؤخر الاول الاخر الظاهر الباطن الوالي ا
لمتعالي البر التواب المنعم المنتقم الغفور الر
ؤف مالك الملك ذو الجلال والاكرام المقسط الجا
مع الغني المغني المعطي المانع النافع النور
الهادي البديع الباقي الوارث الرشيد الصا
دق الصبور الشافي لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفوا احد اللهم اقض ما سئلتك يا قاضي الحا
جات يا كافي المهمات اكفنا ما اهمنا برحمتك يا ارحم الراحمين

وصلى الله على خير خلقه محمد واله اجمعين
فصل در بيان ايات شفا وان ايات ششع
است كه تلاوت عظيم الشان مر وليست كسى كه اين ايات را بخواند و
بر مريض با اكاه بخوانيد وبخورد شفا ميابد از زهر كوفت وعلت
وايات اينست ويشف صدور قوم مومنين
وشفاء لما في الصدور يخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فيه شفاء للناس وننزل من
القران ما هو شفاء ورحمة للمومنين واذا مرضت
فهو يشفين قل هو للذين امنوا هدى وشفا
ء ذلك تخفيف من ربكم ورحمة الان خفف
الله عنكم يريد الله ان يخفف عنكم قلنا يا نار
كوني بردا وسلاما على ابراهيم وارادوا به
كيدا فجعلناهم الاخسرين الم تر الى ربك
كيف مد الظل ولو شاء لجعله
ساكنا وله ما سكن في الليل والنهار وهو

السميع

السميع العليم بالف لا حول ولا قوة الا بالله ا
لعلي العظيم
يا رب تو اى برى من ارزو عيب كس خالى رنثر كنفرو
فارغ ز بهر هوس افتاده كان وار قفس انرو كريست روز
كه مرغ روح برون آيد از قفس انروز يا على ترنفريا ما برس
يا مصطفى محمد ايها در عدم اى صاحب مروت واى معدن
كرم از تشنكى روز قيامت مراجه غم روزى كه افتاب قيامت
زند علم انروز يا على ترنفر با دما برسد اندم نه شراب نجف
سر زند على اندم قدم بعرسه محشر زند على انروز نليز تا بصفا
بر زند على روزى كه حليمه بر لب كوثر زند على انروز يا على
ترنفر با دما برس يا رب بحرمت حسن وحال زار او باز
بسلطنى دهن زهر بار او خلقان كل روز زمين محشر ساز
روزى كه عاصيان همه بر انتظار او انروز يا على ترنفر با
ما برس خلقان سروزر جيه سفها بهم زند حوبر
كفى حسين در ابد بابيجى محشر در آتش است ازين ماجرا جه غم

بگذر سنگ ها بر بند چون در لحد جایم دهند یارب تو ام فریاد
رس خشت لحد چند بهم از معصیت باشد ام مانده بلحد
اندوهم یارب تو ام فریادرس چون خاک ریزند بر سرم بر بستر
هستی ز حالم با خبر اندم بحال من نگر یارب تو ام فریادرس
چون خاک بر پهلو نهم با نه لحد منزل کنم اید نکیر و منکر
یارب توئی فریادرس اول سؤال از حق کنند انکه ز پیغمبر
کنند وز دین و ز ایمان کنند یارب تو ای فریادرس گویند که
از ایمان بگو از قبله و قران بگو این جلگی راس بگو
یارب تو ای فریادرس در زیر نامه سیه کارم شود رحله تبه
مانند حیوان زره یارب تو ای فریادرس تن طعمه موران
بود سر کلبه احزان بود کنج لحد زندان بود یارب تو ای فریاد
رس بندم ز بند کرد جدا ای جسم من کرد جدا کرد
وجودم طوطیا یارب تو ای فریادرس
کر تو خدارا بنده از اب کل زاینده نه مرده نه زنده ای دل

دمی

دمی بیدار شو تا چند باشی مبتلا در کارهای ناسزا
خبر ندار از خدا ای دل دمی بیدار شو از جاهلی و ابلهی
بارگنه در هم نهی حرکت در ابد نا کهی ای دل دمی بیدار شو
موی سیه کرد سفید از دار دنیا نا امید جاروس گر اید
بدید ای دل دمی بیدار شو چندان جوان خوب اروی
بار ختران جعد موی در خاک خواهر شد فرو ای دل دمی
بیدار شو تا که رسد پیک اجل کو بد مکن چند بی عمل
همره نباید جز عمل ای دل دمی بیدار شو بر کن قبا در بر
بپوش [illegible] ملک و وطن تسلیم شواند کفن ای دل دمی بیدار
شو انجا نه جای رستن است نه منزل [illegible] جای مسکن است
برخیز وقت رفتن است ای دل دمی بیدار شو اندم که باشی تو
اسیر از هول منکر و نکیر جز حق بنا ندست گیر ای دل دمی
بیدار شو سود نداره گفتن ناچار باید رفتن در
خاک باید خفتن ای دل دمی بیدار شو از خفته خواب غرور

فریاد فاطمه بر تا رسد بالند امروز یا علی تو بفریاد ما رس
یارب بحرمت دل غمدیده عباد یارب بحق جان [illegible]
عباد روزی که عابد [illegible] ز دست شمر داد در روز حشر
فاطمه گوید که ای عباد امروز یا علی تو بفریاد ما رس [illegible]
متبع [illegible] و چهار اندرین جهان بخشر ز لطف خویش [illegible]
روزی که [illegible] از جمله گناه امداد از محمد باقر [illegible]
امروز یا علی تو بفریاد ما رس [illegible] بجرم کنند [illegible] گناه
دل خسته ام [illegible] جعفر صادق [illegible] در زیر لطف موسی کاظم
[illegible] امروز یا علی تو بفریاد ما رس [illegible]
[illegible] برافق بر کنبد طلا [illegible]
[illegible] روزی که راه ما [illegible]
امروز یا علی تو بفریاد ما رس بدوستی تقی نقی [illegible]
[illegible]
[illegible] ان روز یا علی تو بفریاد
ما رس [illegible] عالم [illegible]

روزی که افتاب قیامت شود سیاه

نوررا

نوررا [illegible] بر دید کرد خاک [illegible]
از [illegible] امروز یا علی تو بفریاد ما رس
ای
ای [illegible] و انس و جان ای خالق کون و مکان ای جرم
بخش عاصیان یارب تو ای فریادرس چون [illegible] جهان
دل بر کنم [illegible] اجل [illegible] الوده عصیان منم یارب
تو ای فریادرس چون مرغ دل [illegible] شود [illegible] جوان
کریان شود [illegible] جسم من [illegible] جان شود یارب تو ای فریاد
رس بیرون شود [illegible] از قفس [illegible] غالب [illegible]
[illegible] یارب تو ای فریادرس بر تخته [illegible]
[illegible] برهنه چون [illegible] برهنه چون [illegible]
یارب تو ای فریادرس [illegible] غسل [illegible] از [illegible]
[illegible] لطف تو [illegible] یارب تو ای فریادرس چون
[illegible] کفن [illegible] عفو [illegible]
جرم من یارب تو ای فریادرس بر تخته [illegible] انکه

مست و خراب ناصبور اگر نه زحال کور ای روز دم سپیده
تو ای شمس تبریز لقا از حق رسیده ای نیز ندا با بنده پیام زده
خدا ای دل دم سپیده زنو
بار الها توقع دارم که گناهم بخلق ننمائی الحزمن
کرده ام تو میدانی تو سمیع و بصیر و دانائی و رحم انر
برده ام فرمان حالیا در مقام خود راهی حالیا مجرم
و کنه کارم رفته از دست روز ربانی مرکب عمر اگر خطاب
نخور بعد از بیان کنم که فرمائی رباعی
یارب بر سالت رسول ثقلین یارب بدعا کننده و
بدر و حنین عصیان مرا دو نصف کن در عرصات
نصفی بحسن ببخش و نصفی بحسین نادعلی
یارب بحق نادعلی سنجلی یارب بحق نه نجف
مرتضی علی افتاده کان وادی غم را تو دستگیر
یا مصطفی محمد و یا مرتضی علی

ایا خالق

مناجات
ایا خالق عرش و لوح و قلم کردادی بکل رنگ و
بو از کرم بکن لاله سان سرخ رو بنده را سیه
نامه عاصی شرمنده را تو را از این گلشن رنگ رنگ
بود راز پنهان شرمنده را بدرگاهت ای خالق بره
چگونه کرم نیارم که سر را بپالا کنم ز شرمنده
کیهار اعمال خویش بود جرم از حد واز حصر بیش
از آن هم چو نرگس سر افکنده ام که از کرده خویش
شرمنده ام ز بسیاری جرم و فعل زبون دلم
غنچه سانست در غرق خون بنفشه صفت سر را
نو نهد ز شرمنده کیهای خود متهم هان بدرگه کرد
قادر عیب دان کنتام بحلت چو سوسن زبان
زروی یقین گویم از ذات تو کنم عرض وصف کمالات
تو دهی گر تو توفیق عزت مرا نماند بدل هیچ حسرت
مرا توئی پادشاه نشیب و فراز ز صنعت و هنر
خلق را مانده باز نباشد ببالای دست تو دست

تو آفریننده هر چه هست بحکمت نهادند روی
نیاز خلایق بدر گاهت ای کارساز بحکمت
نهادند روی نیاز خلایق بدرگاهت ای کار
ساز بحکمت دم رزق بینا و کور کریمی رحیمی و
حق غفور بود در پناه تو چرخ و فلک ز صنع
تو کویند خیل و ملل الاهی توئی خالق دستگیر
من بیچاره سر و پا برای دستگیر بود گر چه جرم چون بیرون
از شمار چه غم هست دست نام تو امرزگار
چه عذر آورم چون زبانم لال شدم بنده در بحر عصیان
غرق بر آور از چاه عصیان مرا بکن التفات نمایان
مرا کند کارم مجرم و شرمسار ولی دارم از عفوت
امیدوار ندانم که تا کی من پر گناه کنم نامه خویش تو را
سیاه ز روی کرمت سفیدم بکن ز درگاه خود
نا امیدم مکن ز لطف خداوند یوم الحساب بکن
دعوت بنده را مستجاب لبی را زحل توفیق گویم از جان سلام

ثنای

ثنای محمد علیه السلام شفیع ذنوبی که روز جزا
شفاعت کنی عاصیان جمله را رسولی که سر را بزد روی یقین
نهد بر درش جبرئیل امین نبی که گویند دائم ز جان
مدیح و ثنائش همه انس و جان حبیبی که ان ابن عم علیست
ز نامش دل و دیده را منجلیست امیری که او ساقی کوثر
است جنابش ز افلاک بالاتر است جهان دار و زیب و
زیور بود کدایش شه هفت کشور بود سرور بار
شاه زمن بود باب شبیر و شبر یعنی حسن حسین علی
سرور اولیاست جگر گوشه حضرت مصطفاست بود
حامی بند زین العباد دمی سایه اش ز سر کم مباد
سلک استان در باقرم اگر کلب او نیستم کافرم کسی را
که جعفر بناشد امام بود مذهب و ملتش ناتمام بود
موسی کاظم مقتدا بحق علی بن موسی الرضا شهنشاه
عقبی و دنیا تقی ایست هر آنکس بود خادمش متقی است
علی نقی شافع محشر است رهاننده از آتش و دوزخ است

یدالاهی تو زنور خرد روشنائی بخش زیبا
نکان آشنائیم بخش ز اول چو با من کرم کرده ز
فضل خودیم محترم کرده در راه خوهان کن که کرده
نخست که در هر دو عالم امیدم بدانست چه لطف
مرا و ابکان افرید خرد مندیم داد و جان افرید چه
دانی که بی زاد و بی تو شدام هم از خرمن خویش ده خو
شدام صبرایم وا بر ویم بتو امیدم ابرویم بتو
بر وی من از کرده نا پسند دری را که هر کز نبستی
مبند ز رحمت برویم دری بر کشای مرا قهر
منمای و لطفی نمای عزیزانجاری ز پیشم مران
بقول از در لطف خویشم مران که بر کیرم کر توام بفکنی
که بیزیریم چون توام رد کنی اکر لطف تو بر نکیرد
مرا که را زهره کاند ر پذیرد مرا چو امید رحمت
نماند انکسان بخش و بخشا و راحت رسان
در این خاک دان چون نجاکم بری بپاکان راه
که پاکم

که پاکم بری الهی بحق ده و دو امام ببخشی کناه همه خاص
و عام رباعی
محتاج برحمت الهی همه سرتا پا غرق کناهیم همه
لطف تو اکر دست بکیرد ما را ورنه ز کند نامه سیاهیم همه
مناجات
دتر در یای سر هلاست علی جانشین محمد است
علی اسد الله سرور غالب شاه مردان علی
ابو طالب ساقی خیر کبر سر هستان زیر دستش
همه زبر دستان هر که با شیر حق نزند پنجه
پنجه خویش را کند رنجه در سر انکشت او کلید
بی بود در خیبر بدان کلید کشود دو سر ذو
الفقار آن فیاز دست کفر را شده مقراض
تا نجف هر کوهرش صدفست ریک صحرا همه دری
نجفست زیب این کلشن از نجار علی است کل این
این باغ و رنک آل علی هست بو دم زاده رسول خدا

کنم مدحت حضرت عسکری کند طالع دولتم یاوری
بمن چون رسد از زمانه جفا بمهدی هادی برم التجا
امامی که هست شاهان تمام کدا بیان کدایان اند او را غلام
توئی سرور پیشوای همه توئی حاصل و مدعای همه
منم خادم آستان شما توئی هادی و مهدی و پیشوا
بفریاد مقصود کاشی برس که او را نباشد بغیر تو کس
مناجات
قادرا پاکا بحق مصطفی و آل او حق نور چهارده معصوم
پاکیزه سیر حق صدر بدر عالم مصطفوی مجتبا انکه
خطاب در کلامت نام او خیر البشر حق شاه اولیا یعنی
علی المرتضی صفدر صف شجاعت صاحب تیغ دو سر
حق شاه او لیا زهرا و حسن دیگر حسین کربلا حق ز
ین العابدین با باقر خورشید فر هم بحق جعفر صادق
امام پاک دین هم بحق موسی کاظم شد والا کهر هم بحق
هشتمین سلطان علی موسی الرضا حق تقی
حق

حق بر دین نقی و با تقی پر هنر هم بحق عسکری آن رهبر
اهل یقین هم بحق مهدی هادی شه نیکو سیر
کین کنه کاران امت را برحمت عفو کن کاشی مسکین
ببخش و از سوالش در کذر نظم
الهی بحق بزرکان دین منازل شناسان اهل یقین
به پیغمبرانی که پیش آمدند ز بهر درون های
ریش امدند بحق جوانان پرهیزکار به پیران
فرسوده روزکار که بر ما توان کرده نا پسند
در لطف و احسان خود در مبند باستغفر الله با
ز آمدم بدرکاه تو لجی نیاز آمدم کنون هر چه
کردم پشیمان شدم اکر کبر بودم مسلمان شدم
نمائی رهی را بمن انجنان که باشد نجات تمامی
دران مناجات
الاهی مرا محرم راز کن در معرفت بر دلم باز کن
دلی ده که باشد شناسای تو زبانی که بیتا

تو علی را کجا چنانچه دانی کو هر معدن سخاست علی که
علی را خدای نتوان گفت خود که گفت از خدا جداست
علی در حقیقت علی کجا دانی در دریای سر هل اتاست علی
قد تعز یم او چه داند کس ایت قدرت خداست علی
از ولایت اگر سخن پرسی غرض لفظ انماست علی
سر این ابد بدیع بدان تا بدانی که رهنماست علی
انما انت منذر لعباد و علی لکل قوم هاد

مناجات

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا
شده زیر نگین علمت کاینات ما بتو قایم تو بجد قایم
بذات هستی تو صورت پیوند نه تو بکس و کس
بتو مانند نه انچه تغیر نپذیرد توی و انکه نمردست
و نمیرد توی ما همه فانی و بقا بس تو راست ملک
تعالی و تقدس تو را هر که نه گویا بتو خاموش به

چون رسول از خدا نبود جدا چون دو کس ابن عم
یکدیگرند دو لیک گویا ز یک پدرند لیک ابن
در حسب برادر هم پدران در نسب برابر هم که
سر خصم را جدا کرده که سر خویش را فدا کرده هر شبی
وقت بوم روز بخشد شاه دین روز رزم بخشد
کرم خلق بخشش درم است کرکسی سر فدا کند کرم
مست همه سرها فدای او بادا همه شاهان گدای
او بادا مناجات
من بیچاره سوط زده سر گردانم که با وصاف خداوند
سخن چون دانم من و توحید تو هیهات دلم میلرزد
این قدر لیس که حد بثت بزبان میرانم کر کار املکا
پادشاها دیانا چونکه بیچون و من چون تو را چون
دانم نظری کن ز سر لطف که عمریست که من در بیابان
تمنای تو سر گردانم با هر چون و قیوم وجودی بیقین
حسبنا الله کفی هد قاعده ایمانم من لب ایمان صفت

هرچه بنیاد تو فراموش به کر کشتی قهر کسی را زمان
روی شکایت نه کسی را زمان منزل شبرا تو فرا
موش به زاوری روز فرو رفته تو باز آوری
بی طمعیم از همه سازنده جز تو ندانیم نوازنده ازلی
توست این همه امید و بیم هم تو ببخشای و ببخش ای
کریم چاره ما ساز که بیچاره ایم که تو برانی بکه رو
آوریم چون خجلیم از سخن خام خویش هر تو
ببخشای بانعام خویش بالش تو که بسی سر و پا امده
هر با امید تو خدا آمدیم قافله شد و اپسی ما ببین
ای کس بی کسی ما به بین جز در تو قبله نخواهیم ساخت
کر ننوازی تو که خواهد نواخت در که پناهیم توی
بی نظیر در که گریزیم توی دست گیر در گذر از
جرم که خواهنده ایم چاره ما کن که پناهنده ایم خاطر
از معرفت ابادکن کردنش از بند غم ازاد کن نعت پیغمبر
ای مدنی برقع مکی نقاب مایه نشین علمت افتاب

تو کجا ره بایم عاجز خسته دلم بی سر و بی سامانم
همه جیب کریم و سوالی که بکو حق بکجاست گفتم از هر چه تو را بی همه
میدانم چند روز لیست که قاسم ز تو ماندست جدا
لیس عجب مانده ام ایدوست عجب حیرانم نعت پیغمبر
عقل قاصر ز کنه ادراکش مشک عنبر نتیجه خاکش
سینه سافی صفی الله صدف گنج گوهر پاکش سر
با انکه نامش از دست بنده سرو قد چالاکش
از لعل لب چه خوب دوخته اند در عنبر قبای لولاک
کش صد ز هر معصیت که کند با شفاعت لب چه تر
کست بال بگشاده در هوا داری طایر صدره بلبل فتوا
کست بو ثبوت رسالتش ملکوت می کند اینها این
خطاب افلاکش انما المصطفی رسول الله دعوتش
رهنمای هر گمراه منقبت امیر المومنین
مرد میدان لافتاست علی حارس بلبشه دعاست
علی اولیا قدر ابلیاست علی سر مکتوب اولیاست علی

منتظر انوا بلب آمد نفس ای زتو فریاد بفریاد رس
ماه همه جسم بیا جان تو باش ماه همه مور سلیمان
تو باش ای کله تاج فرستادکا تاج دکوهر ازا
دکان هرچه زبیگانه و خیل تواند جله درین راه
طفیل تواند خاک رهت روضه جان مست روضه
تو جان جهان ملست بر سر این روضه چون جان
باک خبرم و چون خاک انشیم تماک مهر شد این
نامه بعنوان تو ختم شد این خطبه بدیوان
تو خاجه دنیا و دین کان سخات صدتو بدر
هر دو عالم مصطفا منقبة امیر المؤمنین
بهر جدیث ثنا کر شوم بمدح کسی که هست خیل
ملا یک سپاه سرداری شهی که خسرو انجم زبهر
کسب شرف بجز حکایت مهرش نمیکند تکرار
علی عالی اعلا کهر وصی رسول سپهر مهر و کرم مرشد
مدار مرکز عالم امام جنت و نار وجود او چه وجود
درجهان

درجهان وجود وقار او چه سپهر علیست در سپهر
وقار علیست از ره رفعت در سعد یته علم علیست
از شرف و علم صدر وصفه دار علیست هادی ملت
علیست رهبر دین علیست قاضی باز و علیست تقی
نار علیست مظهر علم و علیست معدن علم علیست کوهر
آدم علیست فخر تبار علیست بحر سخا و علیست
مبدع جود علیست اول و آخر علیست لیل و نهار
علیست نقت ولایت علیست نقطه اصل علیست مرکز
معنی علیست اصل و مدام رباعی
کر مهر امیر مؤمنینت نبود فردوس برین و حور عین نبود
کر مهره دوزدکیت نبود جوی می و شیر و انکبینت
نبود مناجات خدا یا تویی خالق جزو کل
کذاز کل همی خار و از خار کل نه در جهان جهانی تو
نلیست نداری مکان و مکان نلیستو نلیست تویی
دور از ادراک و نزدیک دل نه از آب کل صانع

اب کل زمهر تو خرشید و مه را شرف زسوز تو کر
با هی بر او ره کفت صفا دای مید انا هستی تویی
نکه دار بالا و پستی تویی نه از کسی نه مانی بکس
نماند کسی و تو مانی و بس ره از قطره از خوار خار
وری کلاه نوار و خار ابیار اوری یکی را دهی با
ل و خوانی بخولیش یکی را دهی مال و رانی ز پیش
زهی قول ان کز تو بود معلول زهی نیل بخت انکه ایید
قبول تو را بر شهان پادشاهی سزاست که بر اسیان
تو سلطان کداست اکر زانکه از بنده آید خطاست
ز سلطان تو بید بر اون از عطا عطای تو باشد
از عطای ملست ولی کر ببخشی سزاست ازاین
لیس چو ایم ز بلیغم مران چو بیکانه از بلیش خولشیم
مران کر از ره فرو رفته ام ره نمای در این راه پی
ره مرا ره نمای مکر بیست کیری که رفتم ز دست
که کرطاقتم نلیست لطف تو هست چه بیچاره کشتم مرا

چاره ساز که بیچاره کان را تویی چاره ساز دلم
ز شمع خرد بر فروز شبم تیره را به چراغ روز
چه نام تو داری بکن نامیم مرا خاص خود کن اکر عامیم
روان من از نور پر نور باد دلم از دو ران دل
دور باد چه ادریدم رو بخاک درت جز آبرو
و نی ندارم برت من بید بچارهیی خاکی نهاد
کف خاکم افتاده در راه باد چو درویش مسکین
چه صد را جل زند جار بالش بصدر شاجل
نماند جهان جاو طانی بکس تویی انکه جاوید
مانی و بس ندانم چه نام درین بارگاه کردام تمنا
ی انعام شاه کدای ضابم درین رهگذر که
برهن کند باد لطفت کذر چه نام که نام و نشانت
بعم چه سر غم که در بوستاند برم ببوی تو ره جو
از نور و نار بکوی تو ره جویم از مور و ملک
نه بلیغم از هر چه بلینم بخت کر چشم خود

تا حیاتست بگو شیعه که تا روز ممات   دم بدم بر گل
رخسار محمد صلوات   ان خدا ئی که علی را بابو طالب
داد   در حرم فاطمه بنت اسد او را زاد   مصطفی
گفت اماماً و وصی و داماد   چار دفتر همه جا اسم
علی کرده ند یاد   تا حیاتست بگو شیعه که تا روز ممات
دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات   میوه باغ علی وصف
حسن را بشنو   قصه ان گل نو خیز حسین بشنو یا همری
نیك نکهاله چمن را دمن را بشنو   گوش هوش به
واصل سخن را بشنو   تا حیاتست بگو شیعه که تا روز
ممات دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات   ان جنیه که
شفاعت گر امت باشد   مادرش فاطمه دختر احمد
باشد   گل گلزار علی نور محمد باشد   تا حیاتست بگو
شیعه که تا روز ممات   دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات
عابدین چشم تر و دیده گریان دارد   اه سوزان جگر
چون دل بریان دارد   در ابد تعزیه شاه شهیدان

دارد

دارد   جان من فهم سخن کن که سخن جان دارد   تا حیا
تست بگو شیعه که تا روز ممات دم بدم بر گل رخسار محمد
صلوات   ان امامان مبین اند دلیل مردم   خورده اند
قرص جو و میل نکرده ند گندم   پیرو تو نور الداست چراغ
انجم   باقر و زین و عباد دست امام پنجم   تا حیاتست بگو
شیعه که تا روز ممات   دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات
طرفه پیوست از ان مردم صادق باشد   ان امام ششم کل
خلایق باشد   هر که شك ارد ازین حرف منافق باشد
جان نثار قدم جعفر صادق باشد   تا حیاتست بگو
شیعه که تا روز ممات   دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات
در هر چشم حصول من دغا کل خار است   شهسواری که
کسوت ان عطار است   صانع صنع کریم و کرم جبار است
شکر لله که مرا موسی کاظم یار است   تا حیاتست بگو شیعه
که تا روز ممات   دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات
مست مامون لعین سك صفت یك گز دم   پیرو

خود بحق تحلیش ندا کرد   پیغمبر این دلیلش مقتدا
نکرد بود ند یکی علی احمد   در دیده احول ان د
وا مدل من بعد نبی امام بر حق   بر مسند شرع شاه
مطلق   در دین نبی علیست والی   او کرد جهان
ز کفر خالی   از نخل علی که جان سرشت است فر
ضنده تو میوه بهشت   یکمیوه حسن یکی حسین است
زلیشان دو جهان بزیب و زینت   از یك صدف اند
ان دو گوهر   طالع شده با هم این دو اختر بو
که هر یکاندران دو کاند   کاو ر زمان در هیا
هستند دو گوشواره عرش   افتاده بدست این
کهن فرش   یا رب که کنی بخشید نام   در دین
دوازده امام   لغت پیغمبر
ای کرده اقتدا بکمال تو انبیا   وی جمله جهان بنور
جمال تو اولیاء   در خلوت گواه تو اسرار جبرئیل
در قربت دنا فتدلا دلیل ما   چون رنگ روی
موی تو دارند روز و شب   امد قسم هر دو
که واللیل والضحی   زانجا که نشسته که فرو ماند جبرئیل
در پیش همت تو گذشته سدره منتهی   روحت شفیع
بود بحضرت در ان نفس   کادم بجرم توبه همین گفت
جبرئیل حاج کرد کعبه طواف همین کند   بر خاك
میتهد سر از و غایت صفا   بوی نسیم جنت فردو
س میدهد   زان خاك پاك روضه پر نور مصطفی
دوازده امام
اول از حمد خدا ایه بسم الله است   دویم از نام محمد
که رسول الله است   سیم از حیدر صفدر که ولی الله است
انکه ابلیس لعین کشته بدان گمراست   تا حیاتست بگو
شیعه که تا روز ممات   دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات
لوح محفوظ همانست که یزدان می گفت   حضرت ادم و
حوا بدل و جان میگفت   جبرئیل امد و با ایه قران
می گفت   مصطفی جانب منبر شد و سلمان میگفت

درانجا دید یک مرد برهنه که او را عقل ما را بیچ
نه بقدر دوخته پیراهن نه را بهوی سر زبان
کرده تلنش را نظری کرده هچو وحش واهو ازان او
میامد که یاهو بگفت موسی که ای مست اللهر ازاین
بیا رهو گفتن چه خواهی اگر مقصود دیدارست هم
وگر با حق تو را کارست برگو منم موسی پیغمبر که هستم
خدا را از دل وجان می پرستم چه نام حق شنید آن مست
حیران نعره ویلد از یا هو جان دل موسی بجوش
امد بیکبار چه دریا در خروش شد بیکبار ندا
امد که یا موسی چه دیدی مکر بهشت حیوانم ندیدی
ما رین دوستان چندین هزارست که نام شنوند
وجان سپارند اگر عاشق شوی عشق چنین باش
کرهر کس نیست عاشق نیست جان نان سر بی عشق باید
بریدن بد وشاهین بار التوان کفیل ن بر وعظ
خوش گفتار باشی ازاین گفتار بر خوردار باشی

دوازده

دوازده امام یا امام تمام بسم الله مهدی
خاص عام بسم الله ای ذو الاحترام بسم الله
ختم جمله امام بسم الله یا امام تمام بسم الله حال
خلق جهان پریشانست دیده خاص وعام گریانست
ظلم وجور وحسد فراوانست تیغ برکش که موسم
انست یا امام تمام بسم الله حال مردم عجب بکرکو
لست کوند انکه حال ما چونست سینها ریش و
دیده پر خونست ظلم از حد وصف بیرونست یا
امام تمام بسم الله من که بی باده مست حیرانم
عاشقم سر بپا همی دانم نیست جمعیت پریشانم
ایلت مر نفس خانم یا امام تمام بسم الله یا امام
تمام بهر خدا تیغ برکش زخانه بدر ای در بسته
روی ما بکشا از برای خدا که رخ بنما یا امام تمام
بسم الله از خدا جز ترا نمی بینم جز تو هیچ از خدا
نخواهم بی رخت دیده ها نمی خواهم غیر وصل تما

حرف دهنا باشی مکن خویر اکم ره قبله هفتم است
ان شاه امام هشتم تا حیات بکوشیعه که تا روز ممات
دمبدم بر کل رخسار محمد صلوات ان امامی که دلیل بکرا
هالنت نور ستاره وخورشید ومه وتابانست
سایه حشمت بر سر هر شاهانست دراز امید تقی بر
ما خواهانست تا حیات بکوشیعه که تا روز ممات
دمبدم بر کل رخسار محمد صلوات ابلهان راسک
مطلب غرضان می بینم دنک شاهزاده چون بر
خزان می بینم بر رخش ماه عزیز رمضان می بینم
کل رخسار تقی را به ازان میلینم تا حیات بکوشیعه
که تا روز ممات دمبدم بر کل رخسار محمد صلوات
به نور حق النینه روی خوش عکس شد خلق شیعه بماز
بوی خوش عکس شد مشک وعنبر ز سر موی خوش
عکس شد تا حیات بکوشیعه که تا روز ممات دمبدم
بر کل رخسار محمد صلوات کو شاه نجف امام

ماه یک گوشه ابروی خوش عکس شد

خوا

خواهد بود خار جرا کر ازاین غصه کمان خاهد بود
انکه در روی جد بلیته چنان خاهد بود مطلب
الامر جهان گیر جهان خواهد بود تا حیات بکو
شیعه که تا روز ممات دمبدم بر کل رخسار محمد با صلوات
انکه الله محمد به منادی کوید علی ال دلی در هر وادی کو
اب واتش وخاک وبادی کوید عارف اندر جلو
مهدی هادی کوید تا حیات بکوشیعه که تا روز
ممات دمبدم بر کل رخسار محمد صلوات کفته عطار
شنید ستم که موسی در مناجات شبی از حق همی
میخواست حاجات یارب یارب فضل الله همی خواهم
که خاصانت نمایی ندا امد که یا موسی سفر کن برو
اندر کوه کمر کن که از خاصان ما انجا یکی هست
که سوز عشق در روی اندکی هست چه موسی فهم کرد ان
امر مطلق برفت انجا که فرمان بود از حق بحکم
خالق بیچون موجود لبیک موسی بسوی امر سوعود

نجاهم یاامام تمام بسم الله ای تو از هر چه خوب
خوب تویی شد مطیع تو انس و جن پری
چه شود گر بسوی ما نگری رحم اری بسوی ما
مکری یاامام تمام بسم الله نام نیکت چه نام پیغمبر
صورت صی رت تو چون حیدر طالبان را بحق تویی
رهبر یک نظر سوی این گدا نیک یاامام تمام بسم الله
تو حسن خلق رو سیماام چون عین علی تویی افکن
دا رها از رزوی تو غم قلهی ندبر عهد عالم
یاامام تمام بسم الله ای که سلطان کشور جانی
همچو سلطان تی هست صد فتنه و پریشانی و قت ان
شد که فتنه بنشانی یاامام تمام بسم الله ای
جود تو طیب و طاهر وقت الست تا شوی ظاهر
سوختم از فراق تو ای بر ما صالح محمد باقر باامام
تمام بسم الله تو امامی چه جعفر و صادق پادشاه
تو را بود لایق چون بمدح تو کنترام ناطق نظری
کن

زین العابد

کن برکنی عاشق یاامام تمام بسم الله ای که هستی
چه موسی کاظم جمله اسرار غیب را عالم هست وصف
تو حجة القایم از خدا اختتام ترا دایم یاامام تمام
بسم الله ای که فضل تو داده است نطبی از علی
ابن موسی جعفر کر کنی سوی این فتاده کرم
من بیای تو افکنم از رو سر یاامام تمام بسم الله
چون تقی بلند تو شد تقوی چون نقی پاک و
نبی خدای کعبه مقصد کی و قبله ما از ضریح حرم
برون فرما یاامام تمام بسم الله تو حسن صورتی
نکوکاری حسن خلقی چه عکری داری خواهم از کرمت
بیاری یاری رخش طبل و حم بوروون ایای
یاامام تمام بسم الله من غلام علی به بلبنک بلند
بعد و بیازده فرزند ای امام زمان نیم خرسند
مانده از غم چه بند یان در بند یاامام تمام بسم الله
من محبتم تو بااامام تمام نلیست یک لحظه بی تو ارام

برسول و بهشت و چار امام که برون الشوی تکرام
یاامام تمام بسم الله رفت رکنی لبوی رکنا باد
بر سر نبشت دیده کشاد چشم بر روی خاک ره
افتاد تا بپای کرعرب افزوت باد یاامام تمام
بسم الله دوازده امام
یارب بلطف خویش خطائر ما بنجش ما را بفضل
ختم رسل مرتضی بنجش ما عاصیان دو روز رحمت
فتاده ایم ما را بقرب پلش روی انبیا بنجش
تا دامن وصی نبی را گرفته ایم ما را بپای دامنی
مرتضی علی بنجش محرم علی است در حرم کربلا بنجش
در بند کی طاعت تو کر مقصرم ما را بشاه معرکه
لافتا بنجش ما را بباب و دیده خیر النسا بنجش
ما را اکر چه نلیست بنود تو حرمتی ما را بجرمت
حسن مجتبا بنجش ما را حکم زدست حسن باز
بار است ما را بدرد محنت ان مبتلا بنجش
مارا

مارا بهست دل ز غم محنت حسین ما را بدرد غم زده
کربلا بنجش در کربلا جدا شد از تن سر حسین
ما را بحق ان سر از تن جدا بنجش ما اقتدا بسید
عباد کرده ایم ما را بعلم و طمانیت ان رهنما بنجش
باقر گرفته است از ان علم و دین رواج ما را بعلم
دانش ان رهنما بنجش ما پیرو ان مذهب
بپای جعفریم ما را بدین و مذهب ان پیشوا بنجش
یارب نظر مکن تو بجهل و خطای ما ما را بفضل
خلق کاظم علم رضی بنجش بعد از رضا جواد
بود مقتدای ما ما را بان سرایه اهل الخطا بنجش
هادی عسکری است امام امیر ماه ما را بان دو پلش
دو اولیا بنجش در انتظار حضرت مهدی نشسته
ایم یارب بان امام زمان حق همه ما بنجش یا
رب بحق چهارده بو کزیده است ما را تو سر بسر نکاری
مهر و سرا بنجش ما دشمنان دشمن ال محمدیم

کرشفیع همه خلق الله است   باب تو هست علی شیر خدا
که از نور کرفت ارض و سما   مادرت دختر پیغمبر ماست
کفتن تو این ای شاه روا است   بهر زهر میکشیمت نازنی
بهر رو میکنمت قربانی   بهر رو میکشمت نا از دل و جان
نه بدین باشم نه با ایمان   این بود خنجر و این خنجر تو
برتر از ظلم و ستم من سر تو   این بکفت او کمر تیغ کشید
که برد سر ز تن شاه شهید   تیغ یک دست و محاسن یک
دست ظلم را بین که برد دست   بدست از شهادت
نبود حد بیان   لال شد لال زبانم بدهان چه نویسم
که از این ظلم و ستم   میچکد خون دل از چشم قلم ها
دی زین غم جانسوز لبسوز   اندرین عالم فانی شب و
روز لبسوز   رباعی   چون نام حسین بر زبان می
اید   زهر ابغرا سینه زنان می اید   اهی کشد از جگر
که اندام دوزخ   از کریه اهلی با مان می اید   فرزند
رسول ثقلین می اید   در ماتم نور هر دو عین می اید

برسر زنید و سینه را چاک کنید   در تعزیه مادر حسین
می اید   ای دیده تو خون ببار بر یا حسین   ای دل تو
بسوز از غم اولاد حسین   ای ناله تو باش آتش افزون
زغل   ای جان تو زرتن برا با ملا حسین   ناد علی
بارخدا یا بحق مصطفی   قبله عالم علی مرتضی   حاجت
ما کن تو ز رحمت روا   شکر خداوند که در این ابتدا
زد قلم صنع در این نکته دان   زوج علی فاطمه خیر النساء
در ورق کل بنویسید ای صبا   از دهن غنچه شنو این ندا
صل علی سیدنا المصطفی   ناد علی علی یا علی   ناد علی
هر که بخواند مدام   میشود اندر دو جهان نیک نام
هست مرا ورد زبان این کلام   شکر خداوند که در این ابتدا
زد قلم صنع بر این نکته دان   زوج علی فاطمه خیر النساء
در ورق کل بنویسید ای صبا   از دهن غنچه شنو این ندا
صل علی سیدنا المصطفی   ناد علی علی یا علی   با نا
بکویم سخن از مرتضی   تا ابد مدح خوانان آل اجرا

مارا ز بهر دشمن اشقیا بنجشی   از درد و محنت آسوده
دل و جان ریض   مارا ز نوش دار وی طاعت
شفا بنجشی   از علت کناه دل ماه بود علیل
یارب بتو بر این دل ما را صفا بنجشی   از لطف
خویش توبه ما را قبول کن   ما هر چه کرده ایم ز جرم
کناه بنجشی   یارب مقصریم تو از لطف خود بما
توفیق طاعت و عمل بی ریا بنجشی   یارب رمی که روح
ز تن میشود جدا   خط امان ز مرحمت خود بما بنجشی
در ظلمت لحد تو بفریاد ما برس   مارا در آن مقام
تو نور و ضیا بنجشی   فردا که دشمنان علی العطش
زنند   جامی ز دست ساقی کوثر بما بنجشی   ما عا
صیان اکر چه سزاوار النعیم   الهی بما ز رحمت خود
از خدا بنجشی   مارا ز شر فتنه محشر نجات ده
مارا برو شافع روز جزا بنجشی   دوزخ که جای
دشمن آل محمد است   یارب خط نجات بما زین بلا
بنجشی

بنجشی   مارا ز شر آتش دوزخ نکاه دار   مارا
خوشی و راحت دار البقا بنجش   جنت که جای شیعه
آل محمد است   مارا در آن تو نعمت بی انتها بنجشی
بر ما مکیر جمله خطاها که کرده ایم   رحم نما و کرده ما را
بما بنجش   طاهر که کرده دوستی آل را شفا او را
برای خاطر آل عبا بنجشی   ابیات ماتمی
٥٠١ از ناله کر اشتیاق زره کین   شمر بر سینه شاه
هنشسته بدین   کفت با شمر حسین از سر سوز   که چه
روز است تو را نی امروز   شمر کفتی که شفیع عرصات
روز جمعه بود وقت صلوات   کفت دانی که نشستی بکجا
کفت بر سینه شاه شهدا   کفت ای شمر ستم پیشه جلیت
کفت این بر دل من رحم نیست   کفت بر من نبود ظلم و
کفت من هیچ ندارم پروا   کفت تو رتبه من میدانی
کفت در رتبه نداری ثانی   کفت دانی که مرا کیست
پدر   رتبه جدم را با مادر   کفت جد تو رسول الله است

صل علی سید ن المصطفی نادعلی علی یا علی موسی
کاظم که بر بخشش عطا بیت حوایج چه کان گشته تا
امله در شان علی هل اتا شکر خداوند که در این ابتدا
نکته دان زوج علی فاطمه خیر النساء در ورق کل بنو لیس
ای صبا صل علی سید نا المصطفی نادعلی علی یا علی
انکه بد در جان جهان در رضا جمله عالم بدر التجی قبله
هشتم علی موسی المرتضا شکر خداوند که در این ابتدا
زد قلم صنع بر این نکته دان زوج علی فاطمه خیر النسا در
ورق کل بنو لیس ای صبا از دهن غنچه شنو این ندا
صل علی سید نا المصطفا نادعلی علی یا علی
مهر تقی امله تقوی دین از رو دیلنم شهر ای
شاه دین شکر خداوند که در این ابتدا زد قلم صنع
بر این نکته دان زوج علی فاطمه خیر النساء در ورق
کل بنو لیس ای صبا از دهن غنچه شنو این ندا صل
علی سید نا المصطفی نادعلی علی یا علی تا زیقی یاد

زد قلم صنع برین

کند

کند هر نفس مرغ دلم بر زند اندر قفس تا شکند
کردن هر بی بریت شکر خداوند که در این ابتدا
زد قلم صنع برین نکته دان زوج علی فاطمه خیر النساء
در ورق کل بنو لیس ای صبا از دهن غنچه شنو
این ندا صل علی سید نا المصطفی نادعلی علی یا علی
عسکریم هست امام تمام قدر حق است علیه ا
لسلام ستر خدا حجت ناموس تام شکر خداوند
که در این ابتدا زد قلم صنع برین نکته دان زوج
علی فاطمه خیر النساء در ورق کل بنو لیس ای صبا
از دهن غنچه شنو این ندا صل علی سید نا المصطفی
نادعلی علی یا علی تا که نشینیم با من امان
هیچ خوارج خبر از این کمال شکر خداوند که
در این ابتدا زد قلم صنع بر این نکته دان زوج
علی فاطمه خیر النساء در ورق کل بنو لیس ای صبا
از دهن غنچه شنو این ندا صل علی سید نا المصطفی

صاحب ناموس بر و بر جلا شکر خداوند که در این ابتدا
زد قلم صنع بر این نکته دان زوج علی فاطمه خیر النساء
در ورق کل بنو لیس ای صبا صل علی سید ن المصطفی
از دهن غنچه شنو این ندا نادعلی علی یا علی یا حسن
نا رحمن کفته ایم در معانی ز صدف صفدریم در همه
دم شاه نجف کفته ایم شکر خداوند که در این ابتدا
زد قلم صنع بر این نکته دان زوج علی فاطمه خیر النسا
در ورق کل بنو لیس ای صبا از دهن غنچه شنو این ندا
صل علی سید ن المصطفی نادعلی علی یا علی کوهر
پاک حسین شهید لعنت حق باد بقوم یزید شمر
سیه انسل زشت پلید شکر خداوند که در این ابتدا
شمر سیه انسل زشت پلید شکر خداوند که در این
ابتدا زد قلم صنع برین نکته دان زوج علی فاطمه
خیر النساء در ورق کل بنو لیس ای صبا از دهن
غنچه شنو این ندا صل علی سید ن المصطفی نادعلی

علی

علی یا علی زین عبا هست مرا تاج سر نور ازان
یافته شمس و قمر راست بگویم بتو ای بی خبر
شکر خداوند که در این ابتدا زد قلم صنع بر این نکته
دان زوج علی فاطمه خیر النساء در ورق کل بنو لیس
ای صبا از دهن غنچه شنو این ندا صل علی سید ن
المصطفی نادعلی علی یا علی در طلب خاک رو باقرم
تا کرم بر زند این ساغرم ساقی کوثر همه جا
رهبرم شکر خداوند که در این ابتدا زد
قلم صنع بر این نکته دان زوج علی فاطمه خیر النساء
در ورق کل بنو لیس ای صبا از دهن غنچه شنو این ندا
صل علی سید نا المصطفی نادعلی علی یا علی
جعفر صادق که بقول نبی هم بشریعت ولیست
سرور ارباب حقیقت علیست شکر خداوند که در این
ابتدا زد قلم صنع بر این نکته دان زوج علی فاطمه خیر النسا
در ورق کل بنو لیس ای صبا از دهن غنچه شنو این

شادمان بودم که کوچنبم در تلنت هچنانکه ادمیزاد
ازضرب میکند چون گوسفند تن بروری چون تنم
ازفربهی معمور شد وز غرور تن دلم رنجور بود
بعد از ان کفتند کین تدبیر چیست کفت شبان این
فربهست کشتنی است لاغری خوشحالتی بودی برتیغ
فربهی او رد سر در زیر تیغ کردنم بکرفت قصاب
کشید بی هزیمت بس کفت خربل ریسمان لب
در بازوی من چون بدیدم بود هم از مرگ …
کفتم ای اینهم از شیب ملت کین زمانم قبر دست
کرد لت برکشید او تیغ حلقم را بهل سک بدان
یاری رک خونم کشید ایکه داری در جهان سک
را تو دوست عاقبت چون دشمن خون تو اوست
پوستم آکند کوشتم از وضت انبتوم کله بریکی …
بعد از ان دل با جکر کرده کباب روده ام داد …
روده تاب دو زدیکر چون نماند از من اثر جز
یکی

یکی روده بدست کارکر بعد ازان زه روزی
چند بار برد وافکند او مرا اندر کنار صنعت خود
کرده تا بم داد زه از وجود من زه امد در وجود
تا شدم در کوره صحت جه مور دیکرم پیدا شد اندر
رنك وبوی این زمان در جنگ هلاجم اسیر
میزنم هر دم بلدم بانك نفیر بشنو کفتم من از احوال
خویش کوبکن هلاج فکر کار خویش پس بیا امد
بعد ازان اندر سخن کفت بشنو قصه احوال من
خاك بودیم من اول در عدم در میان خاك
اوریدم قدم چون بتقدیر امدم اندر وجود
از زمین کردی برامد هچه دود باد م اورد از قضا
خاکم بس در میان خاك ایم کرد ش افتاب
امد کلم تا بلاد کلم نجواست خوانم اب داد
بعد ازان انبجا الوخلق از زمین زنده کردانید در
زیر زمین در وجودم ابتدا کردند کاه

نادعلی علیا یاعلی مهر دل شیعه ندای علیت حافظ
بیچاره کدای علیت چشم شفاعت بعطای علیت
شکر خداوند که در این ابتدا زد قلم صنع براین نکته
دان زوج علی فاطمه خیر النساء در ورق کل بنوشت
الصبا از دهن غنچه شنو این ندا نادعلی علیا یاعلی
سائلی پرسید از منصور مست کوسفندی بوده
اندر مرغزار خود پرستی احد یا حق پرست خفته
خالی کرده بودم اختیار کفت شرحت باد اخر غزکو
صحن دامن در زیر کف مسجد و میخانه هر …
کو از در و دیوار میاید سخن هرکه را با عالمی
حالتست کوش جلد ذرات بلند در خروش دوش
در بازار صحم شد کذر کرده از ضرب زجاج …
ناکهان امد مرا از اثر خروش از دکان یار …
بکوش ساعتی چون کردم زانجا استماع پلید دیدم
باکمان اندر سماع جسمهای مختلف اندر فغان
ازقدم

ازقدم تا فرق اعضای کمان جلد کرده دست در آغوش
هم رمز میکوید اند کوشم پلید مؤمن زه جوب
دوال میکنند از حال یکدیکر سوال پلید خود
زان کفتکو خاموش بود باز بان حال مار اکوش
بود چون شدم واقف من از احوال وحال از زبان
حال پرسیدم سوال کز برای چیست افغان شما
دل زحیرت ماند حیران شما زه زبان بکشاد
کفت ای جان من بشنو اکنون ناله افغان من
کوسفندی بودم اندر مرغزار خفت خوابی کرده
بودم اختیار صحن کیتی داشتم در زیر کف
فرص را خویش میخوردم علف هر بهار از ماولد
بودی و شیر حاصل ماروغن کشك پنیر کرد
شدی غافل زمار وی شبان کرده ما خیل سکی
بد پاسبان مونس ان در جهان سک داشتم دشمن
خودکه ترك میبیند اشتم خود ندانستم که دشمن منست با

شمه گفتم من از احوال خویش کو بکن هلاج فکر
کار خویش موم امد بعد از ان اندر سخن
گفت بشنو قصه احوال من بودیم اندر شهر یمن
ازل یاری فتاده ما را با عسل دوستی ما چو
باهم دیرینه بود عشق غالب گشت یاری شد زیاد
بار ما از بیک نزد دل میربود شکر از راه عشق
مشکل مینمود صورتی نتوان کرفت اندر بغل
کر بود شیرین تر از حسن عسل لیک تا دیدم جمال یار
خویش دمبدم میخوردم از زنبور نیش نیش نخورد
دیدم ز عشق یار خویش بودیم از جور اغیار ان
خویش کرده خورده نیش زنبوران بسی عاشقان
نیست پروای کسی من بجیب خویش عاری داشتم
در قصا لشو اختیاری داشتم ناکهان پیر زنبوران
زشهر با سپاه خویش بیرون رفت زقهر
ادمیان قلعه را خالی بدید رفت نقبی در حصار
مابریل

مابریل وانکهی در حال ما بر داختند غار
در غار ما انداختند با حبیب خویشم او ریدند
برون تا دما و یزند ما را سرنکون عاشق معشوق
در دست عسس هر دو تن عریان مریم بلی بپن
خلق بر اندام ما میدرشک هر دو مان بربند
در زندان تنک بند بر پا داشتند مانند جنگ
روزکاری اندران زندان تنک بر دو مان
ناکه بدر تاکند ما را جدا از یکدکر یار من چون
میکشیدند بر کنار دست من پیوسته در دامان
یار دست ان دامان نمیکردم جدا تا فکند ا
تشی در پای ما انکهی عزم وداع کرد یار
دیدها پر اب چون ابر بهار کرد او از من و دا
ع کر بیر ناک جامه بر تن کردم از ان درد چاک
اشک چشم من چنان شد مستجاب کر قلم تا سر
فرو رفتم باب غل نهادند وانکهی در کردنم

باد و خاک اب اتش هم چهره مدتی در زیر کل
بودیم هلاک تا بر اوردیم من از این فرش خاک
هر که دارد زان وجود خود خبر میتواند بردن از این
کل ربالدر هر که او از فعل خود غافل بود در جهان
کی غافل از غافل بود هر که امد در جهان شد دیده
ناک چهره اش الوده گشت از کرد خاک چون بهار
وردیم زروی خاک سر کردیم اندر عرصه عالم
نظر هر که او را نیست سوزی دستگیر پای
او در خاک تیره شد اسیر بر کشیدم قامت سربلند
دستها کردیم برون از تن بدر چون نظر کردیم بهر
انکشت من غنچه کل بود اندر مشت من دستها
چون کردیم از بالا انکون کل فرو باریدی سیب مد
برون نقل من ان بود کامد بجلوه در وجود ان کره
سر تا قدم خاشاک بود اسم خود انکه بجرد ستم
خویشتن را از خرد برداختم هیچ ایکه مردم اهل
خرد

خرد ترک خود کیرند از ان اهل خرد هیچ ادم ان
شیاطین بیکان با وجود خود بزیم یکرهان ترک
برتن از زبرت داشتم هیچ غنچه زیر لب داشتم
تا از این ملک ربخت چندین روزکار سیب بودیم بر
درخت پلنبد دار مینوم از سبزه زار خویش
روزی از خنده کشادم لب زهم باطنم چون کشت
ظاهر در برون ازمیان سبزه ام کردند برون خا
ام کندند چون عریان شدم وانکهی مستوجب زندان
شدم باز افتادم به قید بند کو استخوانم کرد
او بیرون زتن من نکردیم در جهان بد خنده
بیش ابلهم زحمت رسانیدم بخویش وای
بر انکس که اکنون جاهلست از خطای خویش
دایم جاهلست هر چند این روز لیکن باکسی
کفت خاموکرد با مریم لبی حالیم بملاج اورد
بکشت تا جهان بر حال من خواهد کذشت

تا نماند بوی یاران از تنم همچو برگ گل شدم نرم
از فراق قرص رویت زرد شد از اشتیاق هر که
او واقف شود از احوال خویش با بلا و را طبع
زرد انبر لیتانیم او رد نه جمع قامتم افراشتن
داز بهر شمع الفتی فروختند در جان من اشک
میا ریل بر دامان من هر که با شیرینی دنیا خو
شت چون ملش اخر سر انجام الفت اد
میزاد از زره علم علوم کو بیاموز انیلرمون از حال
موم نصفیم هلاج دارد این زمان کو شما
لی بینم از دست کمان شتم گفتم من از احوال
خویش کو یکی هلاج فکر کار خویش چوب
امد بعد از ان اندر سخن کفت لبشنو قصه ا
حوال من داشتم با ناله با داستان مطربم
انکشت با زو در سماع چون صبا میزد بر نغط یا
غزل میزدم من دست بر صوت عمل بود نام

من

من دل نکل ز ار سپل داشتم من بر وجود خود امید
سبز و خرم بود سر تا پای من هر زمان اندر بالای من
بلبل قمری عصفور هزار طوطی سقا از ان مرغا
ن زار هدهد و کبک دری بانک زاغ در
غلغله افکنده میان باغ بلبلش پایم اب سر کرده
شده خلق بر کیسوی من حیران شده سایه
من قوت طبع شاعران بر دبیر چتو فرقی سر
وران بوی نوم بود شاخی در دماغ کنک
بودم میان صحن باغ سالهای چند بودم سبز و خرم
سر کشیدم بر فلک با بر زمین من درخت سبز بودم
در چمن در چمنها نیست رقاصی چه من انکبر
داشتم سر در هوا کند مغرور سر و غافل زبلا
غرکشته از قد و بالای خود خود نکردم فکر بلای
پای خود اجل ری دیدم که میامد دوش
چهار صد دندان هر یک چون تبر از تش

نامست استاد ارّه است تیشهای تیز شاخ بر
سر است چهار صد دندان از فولاد سخت تیز
کرده تند بر خون درخت تیشها افکند چون در پا
من از سرای خاک قطع ساختند همچو کوهم بر
زمین انداختند حق مرهم این زخم چینی سر
کشی هر که پای خود بر دامن در کشی دست
پاه کرده دست کوتاه بر در بلندی خانمان در
چاه بر همچون دزدان دست بر بدان تنم میکشید
ندر ریسمان در کردنم شاخهای کج بمهر سوختند
دستهای راستم بفروختند راست بود این قا
متم با تا لبس ساختند چوب صندوق شکر
دستهای من که چون بود ندراست کس بر قصد
سوختن از من نخواست بعضی بهارست تن
بود ند بار کو ته انداخت ز چند لاهه نی بران
خواجه الیشان ز ابقناتی فروخت خلعت الیشان

رندیکر

رندیکر بد وضت پاره من در میان کم داشتم از
خواص اینجهان کم داشتم یار نجار ازل مار اخریل
بوسه کند حلقه ابریل بعد از ان از صنعت
ان کار او ان کشته پیدا بر من این شکل کمان
بر ان ساعت تنم را در تراش نا تراشیده
تو هم غافل مباش بعد از ان من شنو احوال
خویش کو یکی هلاج فکر کار خویش سفر
امد بعد از ان اندر سخن کفت بشنو قصه احوا
ل من کو ربودیم اول ای صاحب کمال میجر یلم
در بیابان چند سال سبز از لادر نکین دا
شتم چشمهای اب شیرین داشتم بود هر ساعت
مرا شوری دکر هر زمان در کنف با کوری
دکر اهو از تاب تک من در عرق زانکه من
از بار مینهم سبق خاطر من فارغ از اندوه بود کوه
دشت ان کالدها انبوه بود دمبدم بودم در انبوه دکر

زمین جهانم اینهمه خون درپلست اه از انجاهل
کهاکنون غافلت بعدازانم کوشتم مردم بخورد
واستخوان من برا ریزند کرد بوستم درگریبان
انداختند تاکه اضعف لبقرساختند اینی جهان
درجنك هلاکم اسیر منم هریم بدم بالشقی
نمیکنم ازاحوال خویش بسم الله الرحمن الرحیم
ناکهان روزی بتقدیر اخلا
کارسنل صانع وار زصماء
میکذشت عیسی کنار دجله دید در صحرا افتاده
کله کله پوسیده از تن جلا کوشت پوست موی
ان کشته فناء عقد دندانهای زهم بکسیخته مغزاو
باخاك وکل امیخته مسکن زنبور جای مور و مار
همچو برف اسفید کشته استخوان کاسه چشمش پر از
خاك سیاه هر دو کوشش کرده مار و مور راه
کرده عیسی سوی ان کله نکاه کفت ای کله بحق

اواله بارالها حق بی چون ذات تو حق
صنع وقدرت ایات تو حق نام پاك تو ای
بی نیاز برکشا برمن تو این احوال راز تا
بدانم حال این سرکشته را قصه پوسیده بکله
را تاکه بوده ست ورا احوال چلیت اینکه بو
ده است این چنین اشعار چلیت جبرئیل امد بفر
مان خدا کفت یا عیسی چه میخواهی بخواه کفت
میخواهم ازاین پوسیده سر تا بکوید حال خود
سربسر کفت یا عیسی بلرزان وی سخن تا
بکوید حال واحوال کهن کرده عیسی سوی ان
کله نکاه کفت ای کله بحق ان اله سرکذشت
خویش تو بامن بکو زشت رو بودی بکو
یاخوب رو جنتی بودی بکو یا دوزخی یا
بخیل بودی تو یا سخی هکشم بودی تو
یا مسکین پادشه بودی بکو یا بچنوا بلیشی

عیسی امدان سر درسخن کفت یا عیسی منم مرد
کهن پادشاه بودم مملکت مصر شام رفته بود از پیش
تا قیرم جمله نام هفت کشور بود در فرمان من
مشتری می تافت در ایوان من سی هزار
بنده بودی غلام سی هزار مرد رومی بود
بنام سی هزارم ترك اتلس پوش بود سی
هزارم بنده در درکوش بود چاهزارم اشتران
بودی سیاه جملکی پر بار بودند سال وماه
شست هزارم بود کنزك همچو ماه هر یکی با زیور
تاج وکلاه صد هزارم بود مرد پهلوان
یك بیك جنك زیك بودند در جهان این همه بودند
بودم من بزر هر یکی با زیور وتاج کلاه
چهارصد سکبان برفت صید را یکهزارم بود چرخ
ویوز باز مطبخی کار بودی صبح شام
پنجهزارم مطبخی بودی غلام مرغ ماهی مستمام
صد

صد هزارم بود برعالم همه نام دار این
چنین بودم شهی من درجهان حال من این ست
یا عیسی بدان نام من بود سلطان جمجمه
من شاه بودم همه عالم رمه کفت عیسی چند
سالست این چنین کشته باخاك کل تو همنشین
کفت هفصد سال وپنجاه است که من در فنا
خاك کل دارم وطن کفت عیسی چون تو خود
الوده لب بزهر مرك خود اسوده حال نزع کندن
جانت بکو وند ران کفر ایمانت بکو کفت در
وزری من بصید اهوان میکذشتم من بقصر
خود روان چتر شاهی برسر افراشته
سوف اطلس پشت اسب انداخته چون
رسیدم برسر وبر پای خویش لرزه می دیدم
زیس تا پای خویش جان من در اتش تاب
فتاد هفت اندامم بفرق ابون فتاد کردم

برخ زردم لشه   دست بر دست داد افقانم
ببست   ازحکیمان وبزرکان جهان جلکی حاضر
شد ندا ندر زمان   هرکسی چیزی بفرمودی
مرا هیچ ازان سودی ندارد مرا   چون
که هفتم روز سوی استان صورت پیدا
سورتی پیدا شد هم ناکهان چهار ولی بد
ولیکن بال شصت چنکها همچون که چنکال پلنک
چنک در زد رشته جانم کرفت   هیبت
او روز تا بمرا کرفت   درمن افکند او تو
کوئی بیدرنک میکشید از فرق سرتا ناخن پای
یا رسول الله چه کویم شرح ان کر بازم جا
ن انزمان میدریدم هم زمین اسمان
با هزاران حسرت جور وجفا جان من بر
با جور جفا   عیسی مریم بکفت ای جمجه باز
کو احوال کورت راهم تاچه دیدی اندران

دار القرار

دار القرار   از عزائ کور راز او رشمار
کفت چون بر مرکب چوبم روان برنهادند
بیرون ند از جهان عالی اندر عقب زاری
کنان تا بلنکر کاه خیل مردکان اندران
خاک لحد انداختند   بر سر کور عمارت
ساختند   دو فرشته هیبتی بر زمین قهر
بایک عمود اهنی بعد ازان روی لحد بر
داشتند   هر یکی ازمن حکایت خاستند
کفت ربت را و دیننرا بکو بعد ازان
پیغمبر خدا را بکو   نه رپیغمبر ای بردا
شتم نه طریق راه ایمان داشتم این بکفت
وزد عمودی بر سرم   تا بقعر هفت زمین فرو
فکند بیکرم کور بودی نور صنع کرد کار
می ندیدی بهرجودت اشکار اسمان
بی ستان افراشته   ماه خرشید اندران

بکاشتند   برهزاران ضیع ها بر روی خاک
چون همی دیدم ببودی سهمناک   این بکفت
زد عمودی بر سرم   تا بقعر هفت زمین افکند
بیکرم   هر زمان صد مار بر من افزون میکند
هر زمان صد نیش افزون میدرید.
پس عنایت کرد رب ذوالمنن   همچو پیغمبری
امد بمن   عیسی مریم لبند نعش باز
چون بهوش امد بکفت ای پیغمبر همچو مرا
بقعر خود مسوز   بر رهٔ مؤمن بلطف خود
بدوز   سر برهنه کرد عیسی در زمان
کفت ای پروردکار الحی و جان   بحکم حضرت
رب ودود جمجه را باز اورد او وجود جمجه حال
ایمان اورد کشت مؤمن دین عیسی برکزید
ما یاد روزه بودی صبح وشام   هر حیلهٔ شب
اندکی خوردی طعام   مدحت ان راه یزدانی کرفت

هرماه

باب بلا نکر
هرماه وادر روی چه بایل دیدن
محرم الحرام   بر روی صاحب دولت یا
اب یا ائینه یا فیروزه   صفر المظفر   ربیع الاول
در کف دست خود   در روی جوانانا یا روی
کودک یا کوسفند   زیبا یا اب یا   یا باغ یا کرک
یا ماهی یا فیروزه   ربیع الاخر جمادی الاول
در روی جوانان   در روی جوانان یا پادشا
یا طفل یا خوب یا طعام یا اب   کف دست خود
یا اب روان   یا در ماه نکاه کردن   یا سبزه یا
باغ یا ساق خود   وضد بدن   جمادی الاخر
رجب المرجب   در اسمان باز سپید   در روی
علما یا قران   یا روی دولتمند   یا دست بابا
یا جواهر یا فیروزه خود یا کوسفند   شعبا
ن المعظم   رمضان المبارک   در نقره یا در
روی   در کف دست خود   بزرکان وصالحان

یا عیال خود یا نقره وعالمان یا قران
شوال المکرم

باب بدانکه

هر ماه را در روی چه باید دیدن

محرم الحرام   بر روی صاحب دولت یا اب یا اینه یا فیروزه
صفر المظفر   ربیع الاول
در کف دست خود   در روی جوانان
یا روی کودك   دیبا یا اب یا
یا گوسفند یا   فیروزه
باغ یا کرك

ربیع الاخر   جمادی الاول   جمادی الاخر
در روی جوا   در روی جوانان   در اسمان یا ...
نان یا پارچه   خوب یا طعام یا اب   یا روی ... و ...
یا طفل یا کف   یا مردمان نکاه کردن   یا جواهر یا فیروزه

دست خود یا   وجند دیدن   شعبان المعظم
اب روان یا سبزه   رجب المرجب   در نقره یا در
یا باغ یا ساق خود   در روی علما یا قران   روی بزرکان
یا دست یا پای   وصالحان یا طفلا
خود یا گوسفند   خود وعالمان

رمضان المبارك   شوال المکرم   ذی القعدة الحرام
در کف دست خود   در انگشتر فیروزه   در روی علما یا
یا عیال خود یا نقره   یا اسمان یا اب   مشایخ یا زر یا
یا قران   روان یا کبوتر   سیم یا اینه
بر پای درقفل   یا بند

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که
در هر سالی هفت وچهار روز نحسست چنانچه
درین روزها اگر فرزندی در وجود اید بمیرد
وهر کس که درین روزها بیماری بهم رسد صحت
نیابد وهر دختر را که درین روزها بنشانند

خشك شود اگر کسی درین روزها بجنك برود کشته
کردد ولیس نیاید واکر چنانچه بنائی نهد ناتمام
بماند واکر کسی درین روزها بسفر رود باز نیاید والله اعلم

محرم ۱۲ و ۲۲   صفر ۱۰ و ۲۰   ربیع الاول ۴ و ۲۰   ربیع الاخر ۱ و ۱۱   جمادی الاول ۱۰ و ۱۱
رجب ۱۱ و ۱۴   شعبان ۱ و ۱۶   رمضان ۳ و ۲۰   شوال ۲ و ۸   ذیقعده ۱۳ و ۲۰   ذی الحجه

ایضا روایتست که هر که در وقت دیدن ماه نو
بدین شکل نظر کند اخر ماه از جمیع بلیات محفوظ
ماند وروزی بروی فراخ کردد چنانچه اکر روزی
بد یا اهل او را رد نعمت باید بفضل وکرم الهی
ودر خرید وفروخت نفع یابد وسحر بروی کار نکند

یا فتاح	یا رحمن	یا مجید	یا فتاح	یا الله
یا رحمن	یا مجیب	یا فتاح	یا مهیمن	یا فتاح
یا مجیب	یا فتاح	یا رحمن	یا الله	یا مهیمن

ایضا در وقت دیدن ماه نو نظر بدین شکل کند انشاء الله
تا اخر ماه

تا اخر ماه بروی مبارك باشد

ایضا در وقت دیدن ماه
نو بدین شکل نکرستن فتو
حات درین ماه واقع شود وبخیر وخوبی کذرد انشاء الله

لا اله الا	الله	محمد	رسول	الله
٤٦	٤٣	٣٢	٢	٢٢
ور/ا	٧	٧	٧/٧	٤٢
٢٦	٣	٢	١٢	١٢

لا	اله	الا	الله	محمد
رسول	الله	٤٧	٩٨	٩٢
٢٥٢	١١٢	٣٤٢	٨ مح	٩٢
٨١	٢٤٢	٤٢	١٢٧	٨٨
٨٨١	١٧١	٨٧١	١٢٧	٣٥١

خداوندا تو اکاهی ز حالم   ز رفتار وز کردار رو
مقالم   تو میدانی که میدانم خدائی   بهر کم کشته
راهی رهنمائی   تو میدانی که من هستم پشیمانی
ازین کردار زشت کوه عصیان   تو میدانی که روی
من سیاهست   تو میدانی زبانم عذر خواهست
تو میدانی که غمخواری ندارم   انیس ومونس

یاری ندارم توامیدالی که ضایع روزکارم
زافعال بد خود شرمسارم چه گویم اه ازین عمری
که کردم که یکجو سرفه راه تو نکردم تمام عمر از اول
تا باخر نکردم هیچ صرفه و زاضر در انروزی
که ایجادم نمودی در رحمت بروی من کشودی
تو از لطف وکرم و ز رحمت خویش بمن احسان
نمودی بلیش از بیش تمام عمر بودم در تنعم بمن
بودی همیشه در ترحم جوانی دادی صحت و راحت
فراقت دادی و هم استراحت تو با این بندهٔ عاصی
عادی هر انچیزی مناسب بود دادی تو گویا
هی نکردی در خدائی ز لطف رحمت هر رهنمائی
چی در معصیت و ز روسیاهی نکردم هیچ کوتاهی
کاهی اگر خواهی بتقصیر بسوزی بباید در رخ
دیگر فروزی برم گر جامهٔ عدالت بدوزی ببر
کین سکم باید بسوزی اگر گوئی کناه تو لست لبیک

بگویم من تو ای غفار و غفار اگر گوئی که عیب
تو بیست بیار بگویم من تو ای ستار ستار اگر گو
ئی گناه تو عظیم است بگویم من که نام تو کریم است
اگر گوئی که روی تو سیاه هست تمام عمر تو غرق گناه هست
بگویم من تو رحمن الرحیمی عفوری و رئوفی و
کریمی اگر گویی برای من چه کردی چرا هی انچه
گفتم تو نکردی چگویم در جوابت ای خداوند
زبانم در خجالت هست در بند بلی خیری که دارم
وندارم همین که بتو امید وارم چگویم من
که بردم انجالت که کردم عمر خود صرف بطالت
ندارم ابرو در هیچ بابی بغیر از بود و شیم نیابی
بیا یارب مرا از خاک بردار مرا بر حال خود بگذار مگذار
مرا بر حال خود کرخوش و اگذاری به بینم بد و بد
عالم رستکاری بیا یکدم بحال من نظر کن مطلق
از رو ناضر باضر کن مرا از قید غیر خود رها

مرا تو باغم خود آشنا کن دلم را سرد کن از ماسوی
الله دلم را گرم کن در حب فی الله مرا از غیر خود
آگاه کردان مرا در یاد خود دلشاد کردان چه گویم
ای خدا در وقت رفتن چه خواهم کرد در وقت
مردن مگر بی چون بیایند با کشش رفش بلا
هر یکی بد کرده آتش دلم دریاد تو پر نور کرد چه
بی یاد تو باشد کور کرده در آن وقتی که بر خاکم بیا
رند در انکیخ لحد تنها کنار رند صد اشان مثل
رعد و برق چشم چون بازرکیتان بود از غرب با شرق علاء
فریاد بر من نمایند در رو و زرخ بروی من کشاده
چه من ریک بگویند من بینک دکر بهنك از من
من امامك ندانم من چه خواهم کرد ندانم از آن
خوف عذاب سخت و غم سر و قلب بر نبی آدم
که سختک عذاب هول در این سر و قلب یکی
در وقت عزرائیل دیدن به تلخی جان شیرین
بیرون

بیرون یکی وقتی که بیرون اید از کور خلایق
در میدان تفحص و دکر وقتی که این رو سیاه
هی کند خواطر بدیوان الهی جناب خالق بیک
تای سبحان بفرماید بما کی روسیاهان که مخصوص
من است امروز شاهی بباشد جز پناه توبه
ببایند خلق بادیوان کن من بباداش عمل فرمانکم
من روان کرد خلق از بهر دیوان نبود با
دهان پادشاهان خداوند بدارد ز والجلالت
که بر ما رحم در این سر طالت بحق باعث ایجاد کون
نبی محمد شهوار قاب قوسین بابن عم داماد
پیمبر علی مرتضی و ساقی کوثر بحق زهره
زهرای ازهر که باشد فاطمه خاتون محترم بحق
حرمت بینوع احسان حسن ان رهای جمله
خلقان بحق آن شهوار دشت پر خون فتیل
اشقیای کافرون حسین ابن علی سبط نبی

سقیع عاصیان در روز محشر فدای حلق برخونش
شوم من فدای لعل کل گونش شوم من بحق
دل پر از خون شهیدان بزین العابدین الشریف
الذین کرجان خویش وکرهن فرمان کرادم بود
اوازال لیق بحق رهنما خلق باقر کاز جد بش
سلام آورده جابر بصادق پیشوای دین برحق
که دادی دین جد خویش دربی بحق صاحب جود
ومکارم امام رهنما موسی کاظم بحق حضرت سلطان
خراسان که باشد ضامن جمله غریبان همیشه رضا
بحق رضا بود بلدی تخت غم مبتلا بود بتقوی
تقی انضا صبحود شفیع عاصیان در روز موعود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین و
الصلوات والسلام علی سید الانبیاء والمر
سلین محمد واله الطاهرین در روایت آمده

که چون

که چون جناب حضرت حق تعالی جل جلاله و
عم نواله وعظم شانه میخواست که حبیب خود
محمد مصطفی صلعم در نزد خود خواند وبه فلاک
ان معراج ان خاجل سوار کرداند وهفت اسمان
را وهرچه در انجا باشد سیر نماید ودر بیس
پرده اعلا برساند ورسول ص وباوی راز گو
ید ودرهای رحمت وکرامت بروی وامت
انحضرت بگشاید والیشان ابوی بخشایش نماید در
شب جمعه دوازدهم شهر رجب المرجب حق سبحانه
وتعالی جبرئیل امین را فرمان داد که یا جبرئیل
وای امر ملکوت وپیک رسولان رو هنگام
شتکان امشب فرمان من چنانست که شبی عجیب
بزرگوارست ومیخواهم بر زمین نزول فرما
وعرصه زمین را سیر نمائی وعذاب ومیغ
را ابر دارد وخارهای را بگل وسنبل وریحان

مبدل کن وخاک زمین را بعنبر اشهب ومشک
وسنگ ریزه ها را لؤلؤ تر ویاقوت احمر کن و
ابهای صاف زلال از چشمه خیال روان کردان
وبادهای خوش بوزان ونسیم ابر ابشام خلقان
برسان وروی هوا را معتدل کردان واشجار
را مزین کن ودنیای فانی را سراسر اراسته کردان
وتخت مشرکان را نگون سار کردان وغازیان
را آرام وقرار ده و آدمیان را بخواب خوش مسرور
کردان وبیماران را لباس صحت بپوشان وارواح
صد وبیست وچهار هزار انبیاء الذین مقدمه
آگاه کن وهمه باتفاق آدم صفی الله در مسجد ا
قصی حاضر کردان والیشان را باادب صف بصف بدار
وامشب ابلیس را بالشکرش وشیاطین در بند
کن وغلهای آتشین وسلسلهای آهنین در
کردن انداز ودرهای کذن کان را ببند و

رحمت

رحمت را ببارد وعرصه خضراء را بیارایی وکوا
کب ابهت از این جهت بکشای وستاره کونش را بدل درخشان
ومشتری را از هر جفت کن وشمس را باقمر قرین ساز
وزحل را با مریخ جمع نمای وقوس را بامیزان
یک خانه اورد وسعد صغری را با اکبر مبدل
کن ودرهای آسمان بکشای وکنگرهای
اسمان را بقنادیل نور بیاوزی وماه تابان را
زاسمان اول بدرکن وافتاب را در وامکن سمان
چهارم روشن ترکن وغایل را ابیجود فرمای
ودر بهشت عنبر سرشت را بگشای ورضوان غلمان
ورضوان را بشارت بده تا بهشت عنبر سرشت
را اراسته کردانند وملک الموت را تسکین فرمای
وقلم را با لوح روان کن وسدرة المنتهی را قرین
ساز وحلهای بهشت را بلیند وشاخها
ی درخت طوبی را میوهای کونا کون بیا

جلیل این وصیت استماع نمود گفت ملکا معبودا
پادشاها فرمان بردارم وبجان ودل این القال
منت دارم اما بار خدایا مکر امشب ممالک دیگر خوا
هی کرد یا حشر اولاد آدم خواهی کرد مکر امشب عالم
را بدل خواهی کردن با خلایق وفات خواهی دادن
مکر امشب ارواح انبیا را از عالم فنا بدار بقا خوا
هند رفت مکر امشب قیامت قیام خواهد گشت یا
بدید خواهی آوردن مکر امشب غلغله در ملکوت
خواهی زدن خطاب مستطاب آمدن یا جبرئیل
این فکر اندیشه خطا بیست وحکم ابدیت که امشب
شب راز ونیاز است نه سوز وگداز میخواهم
که حبیب خود محمد عربی را نزد خود خوانم یا جبرئیل
زمانی سامع باش تا صفات حبیب او را بگویم
بدانکه او حبیب است ومن محبوب او طالب ومن
مطلوم او عاشق ومن معشوق او عابد ومن
معبود

معبود او حامد ومن محمود او شاهد ومن مشهود
او ذاکر ومن مذکور او ناظر ومن منظور او
شاکر ومن مشکور او مهمان ومن میزبان او
جلیس ومن انیس او مصاحب ومن صاحب او
سید المرسلین ومن رب العالمین ای جبرئیل
امشب براق را با براق بهشت هفتاد هزار یلاد
تکه مقرب بر زمین رو واسرافیل تو نیز امشب
خدمت حبیب من اختیار کن وانرا جانب
براق روان باش وای میکائیل تو نیز غا
شیه بر دوش جانب چپ براق روان بشو
نزدیک دوست من محمد عربی ورسول هاشمی
وسید قریشی پیغمبر ابطحی مهتر مکی وبهتر مدنی
سرور امی در ویش قانع پادشاه جامع سلطان
راکع عابد ساجد عالم زاهد آفتاب نبوت
طامات رسالت کواکب جلالت مواهب نخو

ویزه ونوع عرش مضاعف کردن وحاملان
الاهی ده تا کرسی رفیع را بالا تر بفلک وملا
ئکه را مژده ده ولخت زتریں را بر زمین سدره
المنتهی جای ده آتش دوزخ را فرو نشاند و
سقر را سرد کردن وخشم مالک را کم کن وحوری
وپرا بخندان وفرد وس برین را بیارای و
جوی شیر روان کن وطوبی جنت را بجوان حوری
نزاحکه بپوشان ورضوان را آگاه کن وغلمان را
کمر ببند وولدان را تاج مکلل بر سر نه وسندس
واستبرق در بر کن وهر اینکه در کهای بهشت و
قهارا ورحوران وصف در صف بدار وخو
نهای نعمت بکسترد وتوقهای نور بر کردن
ایشان بکذار وبویهای خوش معطر کن یا
جبرئیل خود را بحلهای نور بپوشان وبالها
بدیفشان وبصورت خلقان سر هد حبیب من
برچشم

برچشم کش وکمر خدمت حبیب بر میان جان تو
کن وزبان تواضع در گوش کن ورقم چاکری
دوست من بر سر نه ویکلش عرش برین تا فر
ش زمین کن وپر غزار بهشت رفته بکرسی
براق را نام وخوش ندام تدکوچک ونه بزرگ که
عنان ش گرفته بیرون آرا وکاکلش را با
سلسبیل شانه کن وزین جواهر ولجام زر بر
سروی زن وتنک هدایت وی را استوار
جهت بزیر رکاب حمایل کن ولجام براق بمانند
چاکر بدست گیر وهفتاد هزار فرشته مقرب
هفت آسمان همراه خود ببر واسرافیل را بمانند
چاکران ورکاب داران بجانب راست براق روان
کن ومیکائیل را غاشیه بر دوش بجانب چپ براق
روان کن یا جبرئیل بادب باش در خدمت
حبیب من محمد غافل نباشی چون جبرئیل از رب

چنانکه جبرئیل این مژده و نوید شنید بقدمهای زوا
لجلال یگانه خود اشتغال نمود روایتست از امه
سلمه که در منزل امه هانی بنت ابی طالب بود و همه
در آنشب سوره طا نازل شده بود انحضرت طا نخواند
و خواب بروی غلبه کرد لحظهٔ بخواب رفته بعد
از ساعتی بیدار کردید چنانکه آوازه غلغله و
زکین له در ملائکه ملکوت افتاد و سرای امه هانی
روشن شده و نورانی سید عالم خواست که بیرون
رود احوال معلوم نماید امه هانی زنی مهربان بود
کفت یا رسول الله فدای تو کردم باش تا من بروم
به بینم که حال چیست مبادا که جهودان مکر کرده
باشند حضرت فرمود که خدا وند من محافظت میکند
این بکفت و بیرون امد میان سرا جبرئیل و اسرافیل
با هفتاد هزار فرشته مقرب دید استاده و لجام
براق بر دست کرفته انحضرت سر مبارک بسوی آسمان

سمیع بدرگاه کمال مقصود دو جهان رحمت عا
لمیان معروف جانیان اسالیغی تقوای برگزیده
خدا خواجه دو سرا یعنی محمد مصطفی ص یا جبرئیل ورا
از هفت اسمان و نه فلک و بهشت و دوزخ بگذ
رانند براحت دل و استراحت جان و اصلا و کز بندی
بوی نرسد که ما را امشب باوی حدیثست و او ما
مشتاق و ما را بوصل اشتیاق یا جبرئیل ع نام وی
شنیدی زمانی باش تا مکان ویرا بتو نمایم یا جبرئیل
بگوه هوا برو و از هوا بمغرب و از مغرب بمشرق
و از مشرق بمکه بمدینه و از مدینه بگوه نبی عبد مناه
و از آنجا بگنانند و از گنانند بطحا و در آنجا خانه عا
لیست در میان صفه نامی خود خفته و گلیم شتری
برخود کشیده و در روی گلیم سنک فراوان بافته
چنانکه در و دیوار حجرها پر شده ای جبرئیل نرم
نرم پیش رو و گوشه گلیم را بردار چون بیدار کردد

سلام

سلام و پیام برسان و بگوای مقصود زمین و آسمان
فخر عالمیان و سرافراز جوانیان و ای خاتم پیغمبران
و ای سید رسولان و ای شافع عاصیان و ای غمخوار
امتان و ای فصیح عرب چه گویم که صد هزار چند نبی
آدم بتو مقدم ای نوح بحرمت تو محترم ای عیسی بنظر
تو محتشم ای موسی ببرکت تو معظم ای ابراهیم برفعت
تو مکرم ای پیغمبر شیرین لقاء ای رهبر انبیا ای اصل
تو مزهر ای جلّ تو مهر ای طلع مد و قمر معراج تو منتظر
ای صاحب محراب منبر ای خاتم نبوت ای افتاب سیادت
ای مقصود کونین و مقرب قاب قوسین ای جد حسن
وحسین ای انکه جاهدی و علیدی و ذا هدی و
محدثی و مکرمی بهر تو افریدیم بهشت و تو بیغ
بگو برخیز که نجای خانیت و دوست تو پیدا است
و براق بر در است و از فراق لاغر است و چون رضوان
پر پر است و میکائیل ع چاکر است و جبرئیل رهبر است

واسرافیل ثناگر است بگو برخیز که جمیع پیغمبران منتظر
مقدم شریف تو در بیت المقدس حاضرند یا جبرئیل
سلام باو برسان و ابریق زمرد سبز از آب کوثر بگیر
و چون از خواب برخیزد باب کوثر دست وروی مبار
ک ویرا بشوی و جامه پر نور از بهشت بر جبیب من
بپوشان و نعلین کرامت در پای وی کن و عمامه
نیکو بر سروی نه و گیسوی عنبرین حبیب مرا بمشک
و گلاب بشوی و چون از خانه بیرون اید پای مبارکش
برکاب سعادت نهد از روی ادب باز وی انجناب را
کرفته و چون سوار شود بدولت عنان براق را کرفته
نگاه دار ای اسرافیل در عین و میکائیل بر یسار خدمت
سید ابرار را اختیار کنید و ای هفتاد هزار فرشته
مغرب شما بر چهار جانب ان عالی مرتب باشید همه
تسبیح و تهلیل گویان و هرگاهی که براق بر دارد شما
هریک گوئید لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

بجن

کفت که در این شب بروییم و تو شفاعت امتان خود
بخواهید و حق تعالی بر تو بخشد چنانکه تو راضی
شوی وخطاب وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى
بشنوی وبشرف عالم قدس مشرف کردید وهین ساعت
رفتن وباز امدن چنانکه حق تعالی در کلام مجید
خود فرموده سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ
المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلَى المَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا
حَوْلَهُ پس انکاه حضرت رسالت پناه خواست که بر
براق سوار شود براق برهید جبرئیل ع بانک بروی زد
کای براق قرار کیر مکر نمیدانی که پیغمبر اخر الزمان است
براق بامر حق تعالی بزبان امد وکفت میدانم
که این محمد عربیست وختم پیغمبرانست جبرئیل ع کفت
رمیدن تو بچه جهت بود وکفت یا جبرئیل بدانکه
من حاجتی دارم که در مرغزار جنت مرا اورند اما
اسبان بسیار هستند که داغ محمدی ع بر پیشانی دارند
من

کرد دید که درهای اسمان کشاده اند وبربالای
ان نور نهاده اند یک طرف طلا ویک طرف نقره و
تمام ملائکه صف در صف ایستاده اند چون جمال کمال
انحضرت را دیدند همه از روی ادب سلام
کردند وتعظیم وتکریم بجای اوردند حضرت جواب
داد براق را دید بر در خانه ایستاده وزین جواهر
از نور بر وی نهاده وقبا از نور قدرت بر روی
جای داده وبراق از اشتر کوچک تر واز خار بزرک
تر بود چنانچه در حدیث وارد شده روی
چون تشم کاو شکافته ودم وی چون دم طاوس
اشتلم روبال سبز داشته چون پر وبال فرشته
ان براق بر بهشت چریده وبجای کیاه زعفران خورده
واز حوض کوثر اب اشامیده ودر سایه طوبی تکیه
کرده کاه کاه در زیر درخت طوبی خوابیده وافسار
از زر سرخ وپوشش ان از نور قدرت حق سبحانه
تعالی

من امروز مستغرق محمد ع نشده ام حاجتی دارم که این سرور
فردای قیامت بر مرکب دیکر سوار نشود بغیر از من
پس حضرت رسالت پناه ع با براق عهد فرمود که ای
براق بحق خالق خلاق چون امروز بر رفتن معراج مرکب
منی فردای قیامت بهیچ مرکبی سوار نشوم الا ترا
بر تو پس براق شادمان شد وشکم بر زمین نهاد
وزبان تواضع وستایش کشاد حضرت پای مبارک
در رکاب سعادت نهاد جبرئیل ع عنان براق را
کرفت انحضرت را سوار کرد چون در اورد پای
بر براق نهاد لرزه افتاد بر زمین از فراق پس
جبرئیل عنان براق را کرفت اسرافیل بر رهین ومیکائیل
بر یسار روان شدند وهفتاد هزار فرشته
مقرب ایشان در میان کرفته می رفتند وبراق
هر کامی صد فرسنخ طی میخود چون مرغان پرواز کنان
روی بجانب بیت المقدس اورد چون خواجه عالم

تعالی هزار هزار کوش بمانند طوق بر کردن وی بود
وی از زبرجد سر وکوش وی از عنبر وسینه وی
از مشک وزعفران وپاهای وی از یاقوت احمر بود
بر پیشانی او نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله حضرت پیغمبر ع فرمود که یا جبرئیل فرمان چیست
کفت یا رسول الله ع بشارت باد ترا که امشب روز وصل
است قد بر قاب قوسین وهفت اسمان منور کن
پیغمبر ع فرمود از اینجا تا قاب قوسین چند هزار ساله
راه باشد حضرت جبرئیل ع کفت یا رسول الله ع از
زمین تا اسمان اول پانصد سال راه باشد از
زمین تا اسمان هفتم تا پای عرش اعظم دوازده
حجاب است از این حجاب تا حجاب دیکر پانصد ساله
راه باشد که حق سبحانه وتعالی ترا امشب بانجا خواهد
برد حضرت پیغمبر ع فرمود که یا اخی جبرئیل بچندین
ازنجا رویم وباز ایم جبرئیل ع در جواب حضرت را

باره راه رفت جبرئیل کفت یا محمد ﷺ فرود آی و دو
رکعت نماز بکذار ان حضرت فرود امد و نماز کذا
رد بعد حضرت جبرئیل ع کفت که یا رسول الله ﷺ میدانی
بکجا نماز کردی پیغمبر فرمود که نه علم جبرئیل
کفت این جای هجرت کاه تو مدینه است پس حضرت
رسالت پناه ﷺ فرمود که دیکر باره سوار براق شد
دو کامی بر داشت جبرئیل کفت یا رسول الله ﷺ
فرود آی و دو رکعت نماز بکذار من فرود امد
و نماز کذارد انکه جبرئیل کفت یا رسول الله ﷺ
یا محمد یا سید میدانی که کجا نماز کردی کفتم نمیدانم
و جبرئیل را نا نترند کفت این چشمه عین لسلو
نی کویند مولود عیسی است باز سوار شدم بر
چهار کامی دیکر نهاد به بیت المقدس رسیدم
جبرئیل کفت یا محمد ﷺ فرود آی من از براق فرود
امدم جبرئیل ع دست راست و میکائیل دست چپ

بکرفت

بکرفت و در بیت المقدس اورد پای راست بر در مسجد
نهادم و کفتم بسم الله الرحمن الرحیم قدم در اندر
مسجد نهادم چه دیدم که ادم صفی الله ﷺ در محراب
نشسته و نوح نجی الله ﷺ در پهلوی چپ و هر سه
محراب داؤد و ابراهیم خلیل الله در پهلوی راست
و موسی ع و عیسی در برابر نشسته و صد بیست و چهار
هزار انبیاء همه در صف صف نشسته جبرئیل ع پیشتر از
ما باندرون مسجد در امدند اکر بطرق و هذا
النبی الیوم القیامه صاحب حوض الکوثر و ا
لشفاعه یعنی راه دهید ای بهتران خلق رون
قیامت این ندا شنید انکاه ادم با انبیا از جای
برخاستند و استقبال کردند و سلام و تحیت
بجای اوردند و زبان دعا و ثنا کشادند ادم صفی
مرا در کنار کرفت و کفت ای بهتر و بهتر فرزندان من
ای انکه حق تعالی توبه مرا قبول کرد بهشت تو بود

و بهشت را ماوای من ساخت ببرکت تو بود و فر
شتکان بسجده من فرمود بهمت تو بود که زریته
مرا برکزید و این دولت تو بود که حضرت نوح مرا
بغل کرفت و کفت ای انکه از طوفان نجات یافتم حر
تو بود و مرهم و دشمنان من هلاک شدند بنصرت
تو بود مردم را هدایت کردم بدعوت تو بود و ابرا
هیم خلیل الله مرا در بر کرفت و کفت ای
انکه اتش نمرود بر من قبول کلستان شد بدولت تو
بود و قربانی من قبول حق شده بحرمت تو بود
خانه کعبه را ساختم بهمت تو بود و موسی ع
و خلایق را بحق خواندم بدعوت تو بود بتانرا
شکستم بعزت تو بود و موسی کلیم مرا در کنار کرفت
ای انکه بطور سینا با حق مناجات کردم بحرمت تو
بود از دریا نجات یافتم بدولت تو بود و فرعون
را با قبطیان بدریا غرق کردم بنصرت تو بود و جمیع

الوح

الوح تراته را خواندم بتربیت تو بود عیسی ع مرا
در کنار کرفت و کفت یا محمد عربی و سید هاشمی
ای انکه از همه بهتری و بر همه مهتری و انبیا
را سروری و سالار هفت کشوری و شمع جمع
انوری و شافع روز محشری و خلایق را رهبری
صاحب محراب و منبری بعد از ان یکان یکان از
پیغمبران مرا در کنار کرفتند و دعا و ثنا
میکفتند تا مرا پیش محراب اوردند و بالاتر از
همه جای دادند ساعتی نشستم جبرئیل ع برخاست
و بانک نماز کفت و میکائیل اقامت کفت و اسرافیل
نیز کفت انکه روی بادم کردم و کفتم ای پدر
پیش رو باش و نماز کذار ادم کفت ای خلاصه
عالم تو پیش مقدم و مکرم و از همه افضل و ا
علم پیش نوح را کفتم یا شیخ المرسلین امامت
کن تا نماز کذاریم نوح کفت یا خیر البشر بهتر و مهتر

ومقدم تو ئی و مکرم تو ئی و ابراهیم گفت ارشد
واکرم تو ئی پس تمام پیغمبران را تکلیف امامت کردند
همه گفتند یا محمد تو ئی از همه بهتر امامت بتو
تعلق دارند که بشیر و ای هر دو جهان و رهنمای و
خاتم پیغمبران چون چنین دیدم از جای برخواستم
و پیش ایستادم و جبرئیل و میکائیل بر یمین و یسار
خود باز داشتم و این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
و هفت هزار فرشته در پس سر من ایستادند و نماز
گذاردند چون فارغ شدیم پیغمبران زبان بدعا
و ثنای من کشودند آنگاه جبرئیل امین آواز آورد
که حبیب الله دوست در انتظار است سوار شو که
امشب شما را بعرش برین و اعلا علیین خواهم برد
گفتم یا اخی جبرئیل امین خالق عرش و فرش همراه است
که هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُم پس جبرئیل گفت صدق یا
رسول الله آدم صفی الله پیش آمد گفت یا محمد ای فرزند

بزر

بزرگوار امید دارم که چون نزد پروردگار برسی
مرا فراموش نکنی و احوال مرا عرض داری که بنده
مندم بشفاعت تو پس هر یک از انبیاء با من بر
تها گذاردند و عجزها نمودند که یا محمد هیچکس را
لشرف و منزلت تو نبوده که حق تعالی ترا نزد خود
خوانده زنهار که چون بجناب رسی ما را از خاطر فرو
نگذاری و دست شفاعت بر ما و همه را از
پای معصیت بیرون آوری که کل اشیا امیدوارم
عنایت و شفقت و مرحمت و شفاعت تو است
چون از آن سخنان پرداختم جبرئیل آواز داد
یا خلیل و یا انبیاء و یا ملائکه گواه باشید که من
ثواب بانک نماز امشب را با امتان محمد بخشیدم و
میکائیل گفت ای جماعت حاضران شما را گواه گرفتم
که ثواب اقامت را با امامت را با امتان محمد
بخشیدم اسرافیل گفت یا معشر الارواح من نیز

شما را گواه گرفتم که ثواب تکبیرات امشب را با امتان
محمد بخشیدم آنگه حضرت آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم
خلیل و موسی کلیم با صد و بیست و چهار هزار انبیاء
و آن هشتاد هزار ملائکه مقرب با یکدیگر رضا دا
دند و گفتند ای جبرئیل و ای میکائیل شما را گواه گر
فتیم که ما همه از نور محمد ایجاد شده ایم ثواب نماز
امشب را با امتان محمد بخشیدیم پس جبرئیل بخود عزت
و الهام وحی حاصل کرده باز آمد و مژده از پی بیاورد
و گفت ای حاضران این جمع بشارت باد شما را که
حق تعالی میفرماید که چون هر کدام چیزی بحبیب من
دادید و بامتان محمد بخشیدم من که خداوندم
بخشاینده و مهربانم در روز قیامت چندان امتان
را ببخشم که او راضی گردد که قوله تعالی لِیَغْفِرَ
لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ
نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا چون

ازین

ازین گفتنها فارغ شد جبرئیل دست مرا بگرفت و
از مسجد بیت المقدس بیرون آورد و براق
سوار شدم براق پرهای خود را بگسترانید و رو
ی بهوا نهاد و پرواز کنان و تسبیح گویان میرفت
تا باندک زمانی بدر آسمان اول رسیدیم و در آ
نجا چیزی دیدم که سرش بمشرق و دنباله او بمغرب
عرضش یکسر بعلوی و یکی بسفلی بر زمین بر
کستان بود گفتم یا جبرئیل این چیست گفت یا رسول
الله از این گونه عجایب بسیار خواهی دید بدانکه
این حجاب ابر گویند یعنی که زمهریر سرمای زمستان
چون فصل زمستان شود از این حجاب بر میآید هوا
ی تابستان بر طرف شود و درخت برگ میریزد
و یخ برف بیدا شود و هوا سرد میشود و بدانکه
نور و نزدیک این حجاب آهسته بالا گیرد تا
نزدیک آسمان دنیا آمدیم بیست کز زره هوا متغیر

كه لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله ان الله
وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنو
صلوا عليه واله وسلموا تسليما تسبيح ان خروس
ان بود كه سبحان الله الملك القدوس يا سبوح
يا قدوس ربنا ورب الملائكة والروح از ان وقتي
كه حق تعالى ادم صفي الله را افريد بان خروس
الهام شد كه تا روز قيامت بلند بكويد لا اله
الا الله هذا الخير الترتيب چون اين نالهٔ خروس دنيا
رسيد بفرياد ايد انكه جبرئيل ع كفت يا محمد اين
خروس عرش ان اسمان است ودر هر روز چهل
هزار تسبيح ميكند فرداي قيامت كويد بار خدايا
ثواب خود را با امتان محمد م بخشيدم پس خروس
عالم كويد كه تا من اين خروس را ديدم هميشه برا
زو بكيم كه يكبار ديكر او را ببينم پس از ان
جاه كذشتم فرشته را ديدم نيم ان از برف ونيم
از

از اواز اتش نه برف اتش را خاموش كردى ونه ا
اتش برف را ولتسبيح وى اين بود كه سبحان الله
الذي الف من الثلج والنار پس از انجا بكذشتم
بفرشته ديكر رسيدم نيمي از سيادت وفرشته هم
كل واز او دركذشتم من كفتم يا محمد جبرئيل بهشت
ودوزخ را ميخواهم به بينم جبرئيل كفت يا رسو
ل الله سير روضات بهشت را در اسمان هفتم
خواهي كرد وليكن دراينجا دركات وطبقات دو
زخ را مشاهده كن پس جبرئيل دست مرا بكرفت و
بجانب دوزخ برد رود سياه هى ايد كه اسما
تيره وتاركرد اينك نزديك تر رفتم اتش را ديدم
بغايت سهمناك زبانه ميكشيد چنان ترسيدم
وكفتم اللهم اجرنا من النار بعفوك يا مجير جبرئيل
بانك بر اتش زد وكفت هذا النبي الرحمة وشفا
عت يوم القيامة يعني اين پيغمبر رحمت وشفاعت

ميشود ان سرها بكرها مبدل كرد وهواي خو
ش پيدا شود ودرختان سبز وخرم شود وشكو
فها شكفته كرد وميوهاى كوناكون بيرون
ايد پس چون پائيز ودرستان بديد ايد باز
مجلس زمهرير اهسته بر ايد وسرما پيدا شود
پس كفتم يا جبرئيل مرا در ميان حجاب بر تماشا كنم
چون برفتم حوضي ديدم پر اب زمهرير كه درازى
ان سيصد سال راه وعرض دويست وچهل سال
راه وچهار ركن از بر كه ها بسته وچهل هزار فرشته
بر او موكل بودند پس سرهاى عظيم بر هر اثر كرد
وخداى تعالى را سجده كردم واز ان حجاب بيرون
امدم پس جبرئيل در بالاى دو قدم مرا او از داد كه
اسمعيل در زمان در بكشا ومرا استقبال كردند
وسلام وتهنيت من بجاى اوردند وكفت مرحبا
يا خير خلق الله من ولد ادم من اباء الطاهرين و
امهات

امهات الطاهرين پس او از صلوات اليشان بلند
شد چون قدم باندرون اسمان نهادم چون ديدم
كه سراسر زمين از زر سرخ وجميع فرشتكان مرا
سلام وتحيت ميدادند ودر پس پرده هاى ايشان
نوشته كه لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله
وشادى ميكردند بلفظ خود وبانكي كردي كفتند
انكه امد محمد م وانكه امد محمود خالص امد مخلص
امد سرور امد مهتر همه خلقان امد پس او از ط
مغلغله بر اسمان اول افتاد وجمله عجايب
خروسى ديدم تن وى چون كاغذ سفيد سا
وا زياقوت سرخ وپايش از زمرد سبز ومنقا
ش از عقيق وپر چون پر طاووس صد هزار نقش
ونكار دارد وچنكال اش چون نقره خام تاج از
جواهر بر سر وى بود كه نور بش همه اسمان
روشن كرده در ان خروس بخط قدرت نوشته

اولتو بزد که بکبیر الله اکبر گفته چون بزد تسبیح شنیدم
خوشحال گردیدم و گفتم الحمد لله که زبان امتان
من همیشه بکلمه الله اکبر مشغولند انگاه گفتم
یا جبرئیل بهشت را بمن نمای تا سیر کنم و دم مکنتا
یا جبرئیل گفت یا محمد بعد از این هر چند بالا برو
بهشت را نشان چنانکه برفتم و برفتم از عرش
مجید ندا رسید که یا محمد زمین را افریدیم برای
مسکن تو و اسمانرا افریدیم برای مسکن تو و اسمان
افریدیم برای رفعت تو و بهشت را افریدیم برای
امت تو میان اتش و برف الفت ساختیم بجهت تو
این همه را افریدیم برای امت تو زد تر بیا و ببین تو
ای که مشتاقم این بشارت شنیدم سجده شکرا
الهی بجا اوردم و از انجا گذشتم بر در اسمان
ستیم رسیدم جبرئیل در بکوفت خازنان گفتند کیست
در کوفت بهر چیست گفت منم جبرئیل امین

امدم

امت در روز قیامت حق تعالی مرا از برای د
شمنان و مخالفان وی افریده چون اتش این
سخنان بشنید بترسید و بان نیز بر بخت
نگاه کردم در میان اتش دیدم تختی بزرگی
گذاشته اند و فرشته با هیبت نشسته و چین
بر جبین زده من از جبرئیل پرسیدم که این کیست
گفت این مالک دوزخ است نزد وی رفتم
و سلام کردم جواب سلام داد جبرئیل را من
هو یعنی که کیست گفت یا محمد عربی و سید ها
شمی است مالک دوزخ چون نام مرا بشنید از
جای برخاست و تواضع کنان سلام کرد و
عرض خواست و گفت مرحبا یا خیر البشر معذور
دار که شما را نشناختم پس گفت یا محمد بشارت
باد که خبر شد در تو و امتان تو مدهیم که این
نخ حرامست بر امتان محمد گفت یا مالک

تمام

امدم که سید المرسلین را اوردم در بکشادند خاز
نان در اسمان ستیم را گشادند و استقبال من کردند
سلام و درود فرستادند و میگفتند مرحبا یا سید
الابرار السلام السلام نگاه کردم در میان فرشتگا
ن تختی دیدم از نور گذاشته و فرشتگان نیکو
گسترده و جوانان خوب صورت در بالای تختی
دیگر در پهلوی ان و برپای دیگر چون افتاب تا
بان بر انجا نشسته من از جبرئیل امین پرسیدم
که اینان چه کسانند گفت اینک ذکریای معصو
معصوم است و این یحیی مظلوم ایشان هر دو بر
خاستند و بر من سلام کردند گفتند مرحبا
یا حبیب الله بشارت باد ترا که هر شبانه روزی
صد و شصت بار بنظر رحمت و رحمت خدا بر امتا
ن تو نگاه میکند پس از ایشان بگذشتم فرشته
دیدم بر تخت نشسته پنجهزار دست و هر دستی

تمام درکات دوزخ را بمن نمای تا سیر کنم و قدر
رت حق تعالی را به بینم پس مالک درکات دوز
خ را بکشود چنانچه که عالم تاریک شد و صدای
ناله و زاری دوزخیان بگوش من امد پرسیدم
که این چه صداست و این چه غوغاست جبرئیل گفت
بنده که مالک درهای دوزخ را در بند که محمد
را طاقت مشاهده این حال نیست پس مالک درها
را در بست و اتش دوزخ را فرو نشانید نگاه کردم
شخصی را دیدم بالای کرسی اتش نشسته تمام اتش
او میسوخت الا ان با اتش از جبرئیل پرسیدم که این
کیست گفت نمرود است که چند نور را در اتش انداخت
حق تعالی برو گلستان ساخت نمرود تماشا رفت
نمرود چون گلستان دید از وی تعجب گفت الله
اکبر یعنی بزرگ است خدای ابراهیم که اتش را بر بنده
خود گلستان میکند انگاه حق تعالی امر کرد تا زبانه

جال واز زومند دیدار مبارك شما بودم زمانی
بسر بردم و از آنجا گذشتم بر آسمان پنجم رسیدم جبر
ئیل بشارت داد که خازنان در گشادند و قندیل ازند
زان آسمان پنجم نهادم دیدم که تمام پیغمبران و
جمیع فرشتگان بپیشباز من می‌آیند واستقبال کردند
و طبقهای نور نثار میکردند و تواضع کنان و
تعظیم و تحیت بجای آوردند و دعا و ثنا میگفتند
که ای خاتم انبیاء و ای برگزیده اصفیاء و برگزیده
خدا و مغز بارگاه کریم عجایب بسیار دیدم و
از انجمله شخصی را دیدم با محاسن سفید بر کرسی
نور نشسته و از برای فرشتگان وعظ میخواند
از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت این ادریس
پیغمبر است چون مرا دید از جای خود برخواست
سلام کرد و گفت مرحبا یا خیر خلق الله بشارت
باد بحضرت قدرت تو را که لا اله الا الله محمد رسو

لله

دوازده هزار انگشت از جبرئیل پرسیدم که این کیست
گفت این فرشته ایست نامش ترائیل صاحب قطرات
باران نگاه میدارد و میداند که خرابه و معموره
و کوهها و بیابان و صحراها و بوستانها چند قطره
باران میبارد گفتم سبحان الله این چون فهم است
و قدرت که خدای تعالی باین فرشته داده است
نزدیك رفتم چون مرا دید گفت السلام علیك یا
خیر البشر من جواب باز دادم و گفتم ای ملك مقرب
این همه حساب میدانی هیچ حسابی باشد که آن
را ندانی گفت یکی حسابست که نمیدانم و در شمردن
آن عاجزم من متفکر بودم که آیا کدام حساب باشد
پرسیدم که آن چه حسابست که در شمار آن گفت یا
محمد چون بنده مؤمن نماز گذارد و بر تو صلوات
فرستد حق تعالی چندان ثواب بوی دهد که من از
شمار او عاجز باشم پس از آنجا نیز بگذشتم از عرش

ل الله محمد رسول الله علی ولی الله پس من سجده
کردم شکر الهی بجای آوردم و از او فرشته عظیم
در گذشتم فرشته اعظم الثانی دیدم با هیبت و صلا
بت بر بالای کرسی نشسته یکپای در مشرق و
یك پای در مغرب و لوحی در دست گرفته در
منکر بیت من گفتم یا جبرئیل این فرشته کیست گفت
این عزرائیل قابض ارواح بنی آدم و یکی اما ملك الموت
است گفتم ای جبرئیل مرا نزدیك وی بر چون نزدیك
وی رفتم سلام کردم جبرئیل گفت یا عزرائیل
تعظیم کن و مکرم نیکو دار که این کیست این محمد مصطفی
است و خاتم انبیاست و برگزیده خداست چون نام
او بشنید از جای برخواست و بروی من بخند
ید و گفت مرحبا یا سید المرسلین و خاتم النبیین
بشارت باد بر سبب ... من الله خبر خیر در را
... هشتاد هزار سالست

ندا آمد که حبیب من محمد بشتر ای گفتم آمدم ملکا
معبودا پادشاها بنده نوازا اینك آمدم و امثال
کنم کار او ... ام خطاب عزت در رسید که غم مخور من
ملك غفارم و تو نبی مختارم پس از آنجا بگذشتم تا
به آسمان چهارم رسیدم جبرئیل آواز داد که خاز
نان در بگشائید و استقبال نمائید که اینک سید
الثقلین و فخر العالمین را آورده ام خازنان شادی
کردند در گشادند و سلام فرستادند و دعا و ثنا
بجای آوردند که مرحبا یا رسول الله برگزیده و پسندیده
شده ... را آنجا جوانی دیدم آفتاب طلعت قمر
صورت آدم در غایت حسن و جمال طوق نور بر گردن
و تاجی از زر سرخ بر سر نهاده از جبرئیل پرسیدم که این
کیست گفت یا محمد این برادر طریقت یوسف صد
یق است چون مرا دید از جای برخواست و سلام کرد
و گفت مرحبا یا محمد بدانکه دین کاهست که مشتاق

پادشاها امدم و امتان عاصی دارم خطاب از
حضرت رب الارباب در رسید که همه را بتو
بخشیدم تا تو راضی و خوشنود گردی از انجا گذشتم
در اسمان ششم جبرئیل حلقه در را زد خازنان
در گشودند و سلام کردند که مرحبا یا محمد عربی
و رسول هاشمی در میان ایشان مردی کوهها
دیدم که وعظ میگفت پرسیدم که این کیست گفت
هارون پیغمبر است پس هرون مرا در کنار گرفت
و سلام کرد و درود فرستاد و گفت السلام علیک
یا من زینت السموات یعنی تحیت بر تو باد ای انکه
زینت دادی اسمان ها را پس از هارون در گذشتم
و همچنین میرفتم در میان فرشتگان شخصی دیدم
کلاهی از نور بر سر نهاده صحیح و جبه از قدرت
در بر متفکر نشسته بود از جبرئیل پرسیدم که این
کیست گفت موسی کلیم است چون مرا دید از

جای

جای خود برخواست تعظیم نمود و گفت السلام
علیک مبارک باد معراج تو ای انکه صفت ترا در
تورات خوانده ام و نامت را دید از و لی امتی تو کردم
مرا این دولت روزی نشد موسی عزرائیل خواست
و کلمات هر یک را میشنیدم تا بدر اسمان هفتم
رسیدم جبرئیل در بکوفت خازنان گفتند که کیست
جبرئیل گفت منم پیک رب العالمین امدم و پیغمبر
اخر الزمان و برگزیده دو جهان را اورده ام از
بس سبحان شور و غلغله در اسمان هفتم افتاد
و خازنان تسبیح گویان در گشودند و صد و شصت
هزار فرشته را دیدم که همه جامهای سبز پوشیده
و تاجهای از نور الهی بر سر نهاده و بر قبه تاج هر
یک نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله انگاه فرشتگان مرا در میان گرفتند طبقها
ی نور نثار کردند تا جبرئیل مرا بسدرة المنتهی

که حضرت باری تعالی مرا افریده هرگز نخندیده ام
امروز خندیده شدم به سبب خبر امتان تو محمد
مغرور مشو بدار که اگر یکساعت غافل شوم این سر
شته از دست من برود انگاه پرسیدم که یا عزرا
ئیل تو در این اسمان چه نشسته در این لوح نظر
میکنی جان خلقان چون میستانی عزرائیل یا رسو
ل الله حق تعالی مدت حیواة و ممات جمیع مخلوقات
در این لوح نوشته هر که اجل او رسد نام وی
ازین لوح محو میشود و در هر شهری و دیاری که
شد من بامر الله تعالی جوان و پیر البستانم درز
مان گفتم یا عزرائیل ازدیدن تو ترسیدم تو
لیکن ایا هیچ کس یارای دیدن تو باشد
عزرائیل گفت یا رسول الله من روی خود را
به هیچکس ننمایم هر کس را اجل رسد دست خود را
بجانب او افشانم و جان ویرا بستانم و اگر به هیچکس

رازهره

رازهره دیده من نباشد و انیک هفتاد هزار
فرشته عذاب ایستاده اند در دست چوبی از اتش
قبض روح کافران و مخالفان پس از انجا گذشتم و جبر
ئیل گفتم یا اخی میخواهم روضات درجات بهشت
عنبر سرشت را ببینم و سیر نمایم جبرئیل دست مرا گرفته
فتح باب بهشت او رد خازنان و حوران و غلامان
و ولدان همه شادی کنان باستقبال امدند و
بر جمال من صلوات و تحیات فرستادند و چون دا
خل بهشت شدم اغاز و اشجار بر من سلام کردند
لیکن طبقات بهشت را دیدم و درجات هر یک معین
هدیه نمودیم ادم در طاعت و نوح در نجات و ابرا
هیم در دعوات و اسماعیل در قربانی و موسی
در مناجات و عیسی در حاجات هر یک صلوات
می فرستادند ندا از عرش ندا امد که یا محمد بشتاب
و زود تر بیا که مشتاق دیدار تو ایم گفتم ملکا معبودا

رسانید و بر بالای کرسی نشانیدند و فرشتگان
رحمت فوج فوج می‌آمدند لیکن جبرئیل براق را و رف
و مرا سوار کرده و عذر خواهی نمودند که یا محمد
لب‌لامست بحق و بعبادت بازای من عکیس شدم
وگفتم یا اخی جبرئیل چه فکر داری که عذر می‌آوری
مرا تنها میگذاری گفت یا رسول الله تا این
مقام منست و بالاتر آمدن فرمان نیست بحق
وجلال لحق و نه که اگر مقدار سر انگشت بالاتر آیم
پرو بالم بسوزد و هلاک گردم بیت اگر یک
سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم
چون علاج ندیدم با براق براه او بردم و نمی‌دا
نستم بکجا میروم ناگاه از عرش ندا آمد که یا محمد
اُدْنُ منی نزدیک من آی چون ندا شنید
بادل رقه میرفتم تا بمقام اعلا علیین رسیدم
براق نیز از رفتن فرو ماند و نیلی کر لیستم
براقو

براق ندیدم لیس دهشت بر من مستولی شد از راه
رفتن و نه پای باز گردیدن نگاه کردم در عالم
قدس صحرای وسیع دیدم ندا رسید که یا محمد
چند گامی بجهت ما بیا و بیا چون او از شنیدم
روح من تازه شد ذوقی بر سرم افتاد لکن خود
را محکم بستم و قدم براه نهادم پاره راه رفتم
چه دیدم بیست هزار فرشته مقرب میامدند
میکائیل لجام براق را بگرفت بیاورد بمحل اعلا
میرفتم تا آنکه نهایت ندارد هزار حجاب گذشتم
اول حجاب قدرت دوم حجاب رفعت سیم حجاب
قوت چهارم حجاب هیبت پنجم حجاب جبروت
ششم حجاب ملکوت هفتم مغفرت هشتم
حجاب رحمت نهم حجاب ملک دهم حجاب قدرت
لیس از این حجابها بگذشتم بعرش مجید رسیدم
چون عرش را بدیدم هرچه قبل از این دیده

بودم هیچ بچشم حقیر نمود و اندک زمانی نگاه
بر عرش نهادم کرسی از نور او و زنگ وازی بگو
شم رسید یا حبیب الله چه مقدم فرو دای و
برابر صحبت بلیشتین فروا مدم بکرسی نور نشستم
بان سر هایم خشک شده بود سر بالا کردم قطره
آب رحمت از عرش مجید بچکید بر دهانم ریخت
زبانم گشاده کرد بگفتم الحمد الله رب العا
لمین و الصلوات الغفرندا آمد که یا محمد ثنای
مرا بگو گفتم التحیات و الصلوات الزاکیات الطا
هرات حق تعالی لبیوا و از وی شنیدم که السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته لبیک
تو منتی ندائی برآمد که نزدیک تر آی احمد گفتم
آمدم یا احمد گفت بیا ای بهتر گفتم آمدم ای اکبر
گفت بیا ای مختار گفتم آمدم ای محبوب گفت
بیا ای مصطفا گفتم آمدم یا مولا آنگاه خواستم
برزمین

برزمین عرش بلنتیم عرش بلرزید من ترسیدم
که با نعلین روا نه بود خواستم که نعلین بیرون
کنم ندا آمد که ای حبیب من وای مقصود من نعلین
بیرون مکن قدم بر عرش نه که زینت بلید وا
دام کیوبه بمثال این عجب جلالت که خطاب
سی رسید که فاخلع نعلیک یا موسی نعلین
یلموسی بیرون کن و بگوی ای محمد فر
مود که نعلین بیرون مکن و قدم بر عرش
نه که تا از غبار نعلین تو زینت یابد از حجت
سی از کوه طور شرف میخواست و دیرا ینجا عرش
از نعلین محمد زینت طلبید آنگاه حضرت رسالت
میفرماید که زبان بر گشادم و بر لبستان ستم بر
بان سؤال از ملک ذو الجلال لبیخ درآمدم
درحال پرده در بلیشی روی من بیاوی دید ینا
نچه هیچ مندیدم و هر سخن که میگفت شنوده

پیران جواب ملتیندم ندا امد که ای کرسنه
از راه دور امده و در دو مهمانی ما میزبانیم
تقامکن تناول که با تو کار داریم من در جواب
عاجز کشتم ناکاه از لپجیه سفره و کاسه نیز کی
لطیف و لذیز و دو سلیب بیروت امد سر نیاز
بر زمین نهادم و کفتم ملکا و معبودا پادشاها
تو دانائی و حال ما میدانی که هر که چیزی تحفه می
دهم و با برادر خود علی مرتضی موافقت و مشارکت
میکردم ندا امد که یا محمد طعام تناول کن
که اینک بر فاقد تو میرسد پس دست کردم
دراز و کفتم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الرزق
من عند الله و یک لقمه بر داشتم و بر دهان
نکذاشتم ناکاه در پس پرده دستی با من موافقت
کرد چنانچه من سه لقمه تناول کردم آن
[illegible] و لقمه [illegible] الحمد
لله الذی انعم علینا و حد الهی را بجای اوردم ان
کاه کاسه غایب شد و از آن دو سیب یکی
من بر داشتم و یکی از دست لیون ندا امد که
یا محمد بر چه میکوئی کفتم الهی را تا تاج و بینائی
که امتان عاصی دارم و از کناه ایشان شرمسار
ندا امد که غفارم و همه را بتو بخشیدم و امرزیدم
بشرط انکه نافرمانی نکنند و امری که فرموده
ام بجای ورند کفتم الهی طاعت ایشان اندک
است ندا امد که بر نیکوکاران امت تو ناظر نیستی
دارم کفتم الهی امتان من چه طاعت کنند که
رضای تو در آن باشد شبانه روزی پنجا
رکعت نماز بکذارند تا از ایشان راضی و
خشنود باشم کفتم الهی ادم صفی را بهشت دادی
و توبه او را قبول کردی و ملائکه را بسجده
او فرمودی و ابراهیم را خلیل خواندی و آتش
را برو گلستان کردی ما چه دادی و موسی
را عصا دادی و بر فرعون مظفر کردی و او را
کلیم خود ساختیم و ما بچه حبل نواختی پس
خطاب امد که یا محمد بدانکه هر چه تمام
انبیا را دادم بسبب برکت تو دادم اکر آدم بهشت دادم
بحرمت تو بود و اکر ابراهیم را خلعت دادم
بمحبت تو بود و او را خلیل خود خواندم و تو
را حبیب اکر موسی را عصا و ید بیضا دادم ترا
براق و رف رف فرستادم و اکر با موسی در کوه
طور سخن میکویم اکر عیسی را اصطوحی دادم
دم دم بخشش تو بر عالم برهان را البنجی دادم
یا محمد هر چه ایشان را داده ام ترا زیاده از ان
کرامت کردم اول انکه نام ترا با نام خود بر ستونها
قصهای عرش نوشته ام اکر کسی هزار سال
بکوید لا اله الا الله محمد رسول الله نکوید
تمام
نام او را در جریده مسلمانی نه نویسیم یا محمد تو
بر پیشانی ادم نهادم و از نوح و ازان بابراهیم
و از ان باسمعیل و از انجا بر پیشانی عبد الله
و هم و از صلب عبد الله ببطن امنه جای دادم
و از برای تو جمع کردم بتان را نکون سار کردانیدم
بواسطه حرمت تو بود و اسمان و زمین و عرش و
کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و کواکب و افلاک همه
را از نور تو افریدم و جبرئیل امشب رکاب دار تو کردم
و همه انبیاء را و ملائکه را بر تو اقتدا فرمودم
و کاینات را مسخر تو کردم و سیادت و نبوت و سخاوت
و فصاحت و علم بتو کرامت کردم و خلیفه و جانشین
و وصی و داماد ترا از ان داشتم که ولی خود
و مظهر العجایب کردم و فرزندان وی را همه نایب
خلفا کردم و زهد و علم و سجاعت و طهارت
را صفت ایشان کرده ام و بهشت را برای ایشان ساخته

ام و درد و رنج را برای دشمنان تافته ام و لوای حمد
را بدست ایشان داده ام و ایشان را ساقیان حوض
کوثر ساخته ام یا محمد ترا مرتبه داده ام که هیچ کس
را نداده ام ترا از خانه ام هانی بیرون آوردم
و به بیت المقدس رسانیدم و از آنجا باسمان
گردانیدم و بقاب قوسین رسانیدم و دست ولی
با تو سخنهای گفته ام و ترا اوصاف حمیده داده
مثل خلق و کرم و محبت و عزت و رفعت و جمال و کمال
و علم و حلم و کلام و مقام انچه بتو ارزانی داشته
ام هیچکس را از انبیا نداده ام یا محمد قول تو
قبول کردم از من طاعت از تو قوت از من دعوت
از تو اجابت از من شفاعت از حضرت مصطفی از تو سوال
یا محمد جهانیان ان کنند که من کویم و من ان کنم که تو
کوئی و عالمیان رضای من جویند و من رضای
تو و بشارت نود هزار کلمه بمن تعلیم نمود سی هزار

کله

کله بمن تعلیم در میان خلق اشکار و سی هزار
اخفی یعنی پنهان دار مکو و سی هزار خواهی بکو
و خواهی مکو پس سجده شکر کردم ندا امد یا محمد
عرش ما را خلعت بپوشان کفتم الهی انجایست
کفت دو رکعت نماز است پس نماز کردم و شکر باری
تعالی بجای اوردم و مراجعت رخصت حاصل کردم
اهان بیت ملک بیامدند و میکائیل مرا برفرف
سوار کرد از دو از دو حجاب کذرانیدم و اسمان هفتم
رسانید و همان جا براق را دیدا ابشارت و از فرق
خون از دیده میبارید تواضع کنان شکم بر ز
مین نهاد و از برق فرمود امد
امدم و براق سوار شدم مرا عاکفتند امدم بسد
ره المنتهی رسیدم جبرئیل را دیدم بان هفتاد هزار
ملک ایستاده چون مرا دیدند مبارک باد کردند
تا باسمان چهارم رسیدم انبیا را تمام بدیدم و

از ایشان شنیدم پس موسی مرا کفت یا محمد چه کردی
کفتم یا موسی از جمله تکلیف پنجاه رکعت نماز از برای
امتان خود آوردم حضرت موسی کفت یا رسول
الله امتان ضعیف و طاقت این ندارند باز کرد و
تخفیف طلب نمای حضرت رسالت فرمود شرم داشتم موسی
کفت حاجت مرا روا کن چون این سخن شنیدم چاره
نداشتم باز کشتم تا بادرک زمانی خود را بمقام
قاب قوسین رسانیدم مناجات کردم که الهی امتانم
ضعیف اند و طاقت این طاعت ندارند کفت یا
رسول الله ۳ بچهل رکعت مقرر کردانیدیم پس باز
کشتم موسی تخفیف طلب کن همچنین حضرت موسی
مرا چهار مرتبه بدرگاه کبریا فرستادم تا انکه حق تعالی
پنج وقت قرار داد و کفت یا محمد امتان خود را
بکوی که من بپنج وقت نماز بخضوع و خشوع بجا
اورند به پنجاه وقت قبول دارم از این مرتبه شاد

دمان

دمان کشتم موسی را بشارت دادم خرم در اسمان
چهارم مرا بهشت بردند و حوران و غلمان و قصرها
و قرفها و درخت طوبا تماشا کردم و بجای و جای مرا
واو کرد ابمن نمودن و اهل بهشت همه بذکر
الهی مشغول بودند انکه بر در حجاب از بلیش من برخا
ستند و احوال حشر و نشر و روز قیامت و صراط و
عقاب و ثواب همه خلقان و تمام پیغمبران و امتان
ایشان را بمن عرضه کردند چه دیدم پیغمبران
می امدند دیدم از مشرق تا مغرب صفها کشیده
زبانها بحمد الهی کشاد و چون بر احوال ایشان مطلع
شدم سجده شکر الهی بجای اوردم و خود را بر
مسجد بیت المقدس دیدم از براق فرود امدم
و بمسجد رفته دو رکعت نماز کذاردم و
به براق نشسته بیک طرفة العین خود را در خانه
امهانی دیدم جبرئیل مرا عاکرفت و بمقام

جود سرور کاینات چون از معراج مراجعت فرمود
بمنزل خود رسید هنوز یکساعت هم از شب با
قی بود چنانکه گفته اند کلیم نجود بی چیدیسا
عتی بیا را مید صبح طلوع نمود بلال حبشی با
نماز گفت آنحضرت وضو ساخت و بمسجد در
آمد و نماز بجماعت بگذارد و چون فارغ شد
پشت بمحراب داد حضرت امیر المؤمنین بر خا
ست و گفت معراجت مبارک سید مختار ازین
گفتار تعجب نمود تبسم نمود و گفت یا علی چه دا
نستی که امشب بمعراج رفته ام حضرت شاه ولایت فرمود بحق
خدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که از جمیع حا
ت از رفتن و باز آمدن واقف بوده ام بقدرت
حق تعالی یا علی نشانه بمن نمود دست مبارک
بر عمامه نهاد و آن سیب بوی داد چون پیغمبر
سیب را بدید شادمان کردید حضرت امیر المؤ
منین

منین را در بغل بپیچید و گفت یا علی لحمک لحمی
وجسمک و دمک واسرار لبیک است پس حضرت
رسالت پناه حدیث معراج بیان کرد و آواز
بمدینه افتاد که پیغمبر امشب بمعراج رفته با حق
تعالی سخن گفته این خبر با بوجهل رسید از حسد
بر خود بلرزید و خشمناک برخواست و پیش
پیغمبر آمد که یا محمد اتو از زمین چه خبر داری
که این زمان از آسمان سخن میگوئی این سخن را
که بلبلیاد کرد حضرت فرمود لعنت خدای بر تو باد
و جمیع سکان بادمین خبر نیستم بلکه حق تعالی بقد
رت کامله باسمان برد که صنایع حکمت و بدایع
قدرت او را مشاهده کنم گفتند یا رسول الله
کاروانی از جانب شام رفته چون بیاید حال معلوم
کنیم حضرت فرمود آن کاروان روز یکشنبه تمام
قبیله قریش از خواص و عام بر بالای بام خانها بر آمدند

و منتظر کاروان بودند بزید طلحه و زبیر و
سعد و ابو طالب این پنج ملعون شادی میکردند
که محمد دروغ گوشد اینک طلوع نزدیک شده
و کاروان نیامد سخن معراج او دروغ است که
حق تعالی امر فرمود که آفتاب دیرتر برآید کار
وان بشهر مدینه رسید که گفتار مختار دروغ
نباشد پس کاروان بشهر مدینه داخل شد
آفتاب طلوع نمود مردم قریش پیش کاروان رفته
نشانهای پرسیدند تمام راست بود اهل کا
روان گفتند یا محمد برحق است و معراج او را
ست است و بعضی تصدیق نمودند و ایمان
آوردند و بعضی بیکر دشمن پیغمبر بودند و
حدیث معراج باور نداشتند و بد ورغ نسبت
جماعتی از منافقان پیش ابا بکر رضی الله عنه رفته احوال
معراج گفتند ابو بکر گفت اگر آن حضرت بپوسم
کاروان

کاروان را امشب دیدم در فلانه موضع شتری
کم کرده بود و تشنگی برهمن غالب شد بود از کوزه ا
یشان آب خوردم مرا گفتند چه طایفه گفتم مرد قریشیم و
در مدینه می باشم ایشان بایکدیگر گفتند که در
شهر مدینه محمد یتیم ابو طالب میگوید که من
پیغمبرم استخاره میکنم اگر او برحق است شتر خود
می یابیم پس جبرئیل را وصی رسید تا شتر ایشان
را مردم کاروان گشتند شتر خود را دیدند گفتند محمد
پیغمبر برحق است باز فرمود که اهل قافله ایشان دیگر
بگویم آن کاروان چهارصد هفتاد نفر بودند و دویست
چهل شتر داشتند با صد و سی اسب ایشان دو نفر
بیک شتر سوار بودند ناگاه شتر برمید و هر
دو بیفتادند دست یکی شکسته و پیچ روز دیگر
بکربردن و روز یکشنبه اول طلوع آفتاب بشهر داخل
میشوند مردم قریش گفتم که این سخنان بخود

میخواست زن گفت ای شوهر قدری اب بیاور
لعین دو سبو برداشت بکنار دجله رفت تا آب
آورد اول سبوها بر کرده بگذاشت و برهنه
شد بعزم غسل کردن غوط خوردن دریای
اب فرو رفت سر برآورد بصورت زنی خود
را دید که موی سر و پستان و فرج پدید آمد
حیران شده از آب بیرون امد تا خود را
بپوشاند قضا ند قضا را از رخت اثری
ندیدان موضع را بتغیر دید عریان و گریان
و برهنه و حیران مانده روی بخانه امد
نداشت سراسیمه در کوشه نشست و از موی
سر عورتین را بپوشید در اینوقت مردی که
زنبیل شد پاره رخت مرا نه داشت تا انجو بدید
چون رسید عورتی دید برهنه نشسته و
از موی سر عورتین خود را پوشیده میکریست

و زنی

امتحان میکنم اگر راست باشد پیغمبری بر حق است
و معراج او راست القصه به پرسم برخاست بحضرت
پیغمبر ام امد گفت مردم میگویند که شما فرموده اید
که امشب بمعراج رفته از فرش زمین تا عرش برین
را سیر کرده و حق تعالی با من سخن گفته این قول
راست حضرت رسالت پناه گفت بلی درست است
و از اول تا اخر حدیث معراج با ابو بکر باز گفت
ابو بکر سر بر زمین نهاده و گفت صدق یا رسول
الله پیغمبر فرمود که اگر امروز تو دشمن علی
نباشی و هر از فرمان او نتابی یقین میدانم که
صدیق منی و الا در روز قیامت از تو بیزار
ام و ترا شفاعت نکنم اورده اند که محمد
هر دو ن حکایت معراج بیان میکرد تا روزی
در مدینه شخصی بود نام وی صالح ابن
علقه ابو معشر ان خواجه دشمن پیغمبر بود

چون

...خواندن ان بوقی زد که ای عصمت چرا
برهنه نشسته ان ملعونه سر بزیر افکنده و
متفکر شد که چه گوید کازر گفت بیوه یا شوهر
داری زنی بکیسه و شی همی ندارد لیس کازر
ان زن را بپوشید بخانه خود برد و قاضی حاضر
کردانید و ان زن را بعقد و نکاح خود در اورد
و مدت نه سال در خانه کازر بود پنج پسر از ان
بهم رسید قضا را روزی بواسطه غسل حیض
در اب فرو رفت و سر از اب بیرون اورد خود را
بر کنار دجله بصورت اول دید سبوها
را پر از اب نمود رخت خود را بپوشید و از
شادمانی روی بخانه نهاد و زن را دید که
خمیر دست داشت و انتظار اب داشت چون
شوهر را دید فریاد بر اورد که ای مرد و دو

چون این سخن بشنید در دی بر دل نشست پیچید و بخواست
مسجد امد و حضرت رسالت پناه حکایت شب
معراج میکرد ان لعین از روی طعنه گفت یا
محمد تو میگوئی بمعراج رفته ام و نه افلاک را سیر
کرده ام و عجایب و غرایب دیده ام اگر راست میگوئی
از جای خود بر خیز انحضرت از حلم و سخاوت بر
خاست و انگشت خود را از زمین برداشت پیغمبر پا
ی مبارک خود برداشت ان بدبخت گفت حالا
پای دیگر بردار حضرت غضبناک شد گفت ای
خارجی مردود وقتی که بمنزل میروی این سخنان
بر تو کشف شود ان بدبخت طعنه زنان بخند
ید و گفت ای یتیم ابو طالب هرگاه تو هر دو پا
ی خود از زمین نتوانی برداشت چون بمعراج
رفته این بگفت و روی بخانه اورد چون بخانه
نه رسیده لشکر در خمیر میکرد تا نان بپزد بود

سعادت شد که رفته اب بیاوری عنتر بن علقمه
که این سخن لبشنید طاقت نیاورد گفت ای زن چه
میگوئی عجب حالیست که من بخود مشاهده کرده
ام مگر تو نشنیدی که من بچه بلا مبتلا بودم
زنش گفت چگونه بود علقمه گفت الله ا
کبر از ان وقت که ان بلیشی تو رفته ام تا حا
ل مدت نه سال گذشته که بصورت زنی بو
دم و ضعیف بعقد کاری در اورده وازان کار
پنج پسر اوردم حال فرزندان من بخانه کار
اند باز امروز بامر خدای پروردگار بصورت اول
امدم و در کار خود حیرانم ان عورت زنی بود صالح
و دوستان دار خاندان از دلجان کنیز فاطمه زهرا
چون بدانست گفت ای بدبخت مگر در خدمت
حضرت رسالت شکلی از تو صادر شد که بمکافات
اذا ... لکن انه ... [illegible]

... من ... بوده ام و تو میگوئی که مدت نه سال
است که من زن کار بوده این عجب تر است عنتر گفت
ای زن بدانکه من بمسجد پیغمبر رفتم دیدم که انحضرت
انحضرت حدیث معراج میکرد من شکی بردل او
وردم و گفتم یا محمد دروغ میگوئی انحضرت ازرده
شده وی امی کرد که چون بمنزل رسی برتو
معلوم میگردد چون بخانه خود امدم تو را بطلب
او فرستادی این قصه واقع شد زن فریاد
براورد که روسیاه و گناه بسیار بزرگ کرده
برخیز و برو بدرگاه سید دوسرا گریه و تو
به کنی شاید که توبه ترا قبول فرماید و روز
قیامت با تو خصمی نکند چون این سخن از او
بشنید از خانه بیرون امد و چون بمسجد رسید
دید که پیغمبر همان حدیث معراج مشغول
بود و سخن قطع نکرده بود چون چشم پیغمبر

بر عنتر افتاد تبسم کرد گفت ای عنتر جبرئیل مرا
از حال تو باخبر کرد شنیدم مدت نه سال چه
کردی و جفت کار شدی و پنج پسر اوردی
حدیث معراج قبول نکردی عنتر سر خجالت بلیشی
افکند و بانداد گریه و زاری کرد و گفت ای
سرور کاینات بد کردم و توبه کردم که دیگر این
بیادبی نکنم رحمت خود از گناهم درگذر لیس اصحاب
بگریه در امدند پیغمبر از سر گناهان او در
گذشت اخر و عاقبت این بیچاره از صدق
مسلمان شد و یکی از دوستان او گردید بعد
از ان مرد کار زن پنج پسر بالغ داشت طفلان
خویش برا وردند و مادر را همچو سلسله
علی الصباح کار ایشانرا برداشته بخدمت
حضرت رسالت پناه اوردند و زمین ادب ببوسید
حضرت پیغمبر بجانب عنتر نگریست

... خنده و سر بلیشی فکند حضرت فرمود کار را
... حال خود را رها کن تا در مجلس مادر را ببینند
... تعجب کرد کودکان امر خصم ساخت ایشان
... میان مردم میکردیدند تا بعنتر رسیدند
... دامان گریبان وی را و بخنده کار گفت یا
رسول الله این چه حالتست فرزندان چرا ایشان مرا
... پیغمبر فرمود این زن تو بوده است این
پسران از شکم وی بیرون امدند و از ایشان
... پیغمبر انحضرت از اول تا اخر حکایت
... کار زن فرمود و ان مرد حیران شد سر بسجده
نهاد و شکر الهی بتقدیم رسانید و بر جمال
کاینات و خلاصه موجودات صلی الله علیه و آله
صلوات فرستاد تمت بعون الله سبحانه ... خوی
... محمد علی ابن ... محمد ابراهیم بتاریخ یوم
... چهارم شهر شعبان المعظم فی سنه ۱۳۰۳

من ببرم تا بنم جسم او ... خون ... نوجوانم میرود
نو گل باغ رسالت تا جلا رم میرود نوجوانم میرود
ای مادر شیر تو را بر من حلال کن کز آن ... من ...
دم که جان خدا را نثار بدیر ... بنو گلوارم کنم ...
... اکبر هر دو دست بند کردند او کرده چنین ...
میگفت که شیر ... من بشیر من حلالت باد بو ...
حضرت پروردگار رعایت باد : تنی که جان ندهد در ...
بکو بر شود و وبلکه نکو بید ابواش کور شود ...
ای نو ... بیه من : ز من جدا چه شدی دل ...
فلکی : به ... حوربه بی ... تو تو لد ما بکنی :
پس در آن وقت خطاب بعمهای خود نمود و سلامی
کرد که جگر اهل ... کباب نمود : سلام من بتنهایی تنها
خون جگرم : سلام من بتنها خواهران در بدر
سلام من بتو زینب العبا بیمارم : فدای جان تو کردم

اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن
بر ولا فاجر من شر ما ذرء وبرء ومن شر ... ومن
شر كل دابة هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط
مستقيم سلام على نوح في العالمين ... بتمام ...
مرویست که حضرت داود را نوزده پسر بود و کوچکترین همه
سلیمان بود همه را در پیش خود طلبید و گفت هر که مسایل
مرا جواب گوید بعد از من پادشاه و پیغمبر او خواهد بود بعد از آن
گفت ای فرزندان ایمان در کجاست هیچ کدام جواب ندادند باز
فرمود که محبت در کجاست جواب ندادند دیگر گفت شرم در کجاست
ندانستند دیگر گفت عقل در کجاست نگفتند باز گفت قوت در کجاست
ندانستند سلیمان گفت عقل در کجاست ای پدر اگر دستوری
باشد من بگویم گفت بگو حضرت سلیمان گفت ایمان در دل است و محبت
در زبان و شرم در چشم و عقل در دماغ و قوت در استخوان
پس داود گفت در جهان زن بسیار است یا مرد سلیمان گفت زن
... آنکه هر ... زن است خود زن است و هر که بفرمان زن است هم زن است

... دین ... دین ... ...
زار زار گریه میکند ضعیفه بهر دو دست در ... ...
اکبر را گرفته گفت ای جان مادر چه خیال داری مکو
میخواهی که داغ تازه بر جگر من بگذاری علی اکبر ...
گریه : بان سر که ... بابی بد دگریم : ... ...
لب لبتشنگان گریم : زیرا که من نکند کس فغان ...
شاهی : گمان کنید علی اکبری نداشت حیف : خیمه از غم ...
سر قامت پدرم مکو زحضرت عباس هم ...
نوجوانم نوجوانم نوجوانم میرود : نوجوانم میرود
شاهزاده اکبرم روح روانم میرود نوجوانم میرود
... اکبرم ... اگر تو کنید نوجوانم
گوهر غلطان من فخر روانم میرود نوجوانم میرود
طوطی شکر ... بانم میرود نوجوانم میرود
آفتاب نوع ... بخشی در فتانم میرود نوجوانم
ماهتاب شب فروز خاندانم میرود نوجوانم میرود



